

ویژه نامه (۱)
همایش بین المللی «آینده فرهنگ»
مهرماه ۱۳۹۳

نخستین نشست همایش بین المللی «آینده فرهنگ»: آینده فرهنگ، موضوع، روشها و رویکردها

فرهنگ پژوهی حوزه وسیعی است که رشته‌های دانشگاهی و شاخه‌های معرفتی مختلفی را دربرمی‌گیرد. برای پژوهش درباره مسایل این حوزه باید پژوهشگران بسیاری با روشها و رویکردهای مختلف با هم همکاری کنند. این همکاری در فرآیندی از گفتگو امکان پیدا می‌کند. «آینده فرهنگ» پرسشی است که در اهمیت آن تردیدی نیست. نشست اول همایش بین المللی «آینده فرهنگ» نخستین تجربه برای گفتگو میان تعدادی از پژوهشگران دانشگاه‌های کشور درباره موضوع همایش است. در این نشست هفت نفر از استادان رشته‌های مختلف در ذیل عنوان: «آینده فرهنگ: موضوع، روشها و رویکردها» نظرات خود را طرح کرده و وارد گفتگو می‌شوند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



دانشگاه آزاد



دانشگاه علامه طباطبائی



دانشگاه تهران



فهرستان علوم جمهوری اسلامی ایران



گزارش نخستین نشست همایش بین‌المللی «آینده فرهنگ» با موضوع «آینده فرهنگ: موضوع، روشها و رویکردها»

اول تیرماه ۱۳۹۳
دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده ادبیات،
سالن شهید مطهری

دکتر مصلح:

وجه مشترک شرکت کنندگان در این نشست آن است که هر کس به نحوی به فرهنگ پژوهی مشغول است. همایشی در اردیبهشت سال ۱۳۹۴ با عنوان آینده فرهنگ برگزار خواهد شد. قصد ما اینست که این همایش میان‌فرهنگی- میان‌رشته‌ای باشد، و افراد از رشته‌های مختلف با رویکردهای مختلف که به فرهنگ می‌پردازند ابتدا با هم به گفت‌وگو بنشینند و بعد از چندین نشست و پیش‌همایش، همایش اصلی برگزار گردد. هنگام تصمیم‌گیری برای موضوعات، عرصه‌ها و محورهای اصلی فراخوان معلوم شد که در همان اولیات فاصله و اختلاف زیاد است. و همه بر این موضوع تاکید کردند که نیاز به گفت‌وگوی بیش‌تری هست تا دریابیم که در حوزه‌های مختلف چقدر می‌توانیم به هم نزدیک شویم. در نشست هر کدام مسائل را آنگونه که می‌فهمیم مطرح کنیم و نظریات دیگران را هم بشنویم تا تجربه‌ای برای گفت‌وگو میان فرهنگ‌پژوهان باشد. در این فرصت یک هفته‌ای اعضای دبیرخانه همایش از تعدادی از دوستان درخواست کردند که هر کدام موضوعی را مطرح کنند و چکیده‌ای ارائه دهند که حاصل آن در قالب دفترچه عرضه شده‌است. هدف اصلی از برگزاری این نشست اینست که افراد با رویکردهای مختلف و با شیوه‌های مختلف در باب فرهنگ وارد گفت‌وگو شوند.



و مقصود ما در این گفت‌وگوها سیر در عرصه‌های مختلف بحث درباره‌ی فرهنگ است که در همایش نهایی نیز به صورتی در قالب نظریات و مقالات مختلف عرضه شوند. دکتر کاشی پیشنهاد دادند که گفت‌وگو در بگرد و کسی به‌عنوان رئیس نشست و عقل منفصل بحث را جمع‌بندی کند. برنامه به این صورت است که در بخش اول، هر سخنران در ۱۲ دقیقه بحث خود را مطرح کند. و از آنجایی که این افراد از رشته‌های مختلف هستند، گفت‌وگوی میان آنان با هم مسئله مهمی است، که بعد از همه‌ی سخنانی‌ها دوباره به هر سخنران ۵ دقیقه فرصت داده می‌شود تا در مورد مباحث دیگران اظهار نظر کنند. در بخش دوم همه‌ی شرکت‌کنندگان می‌توانند وارد گفت‌وگو شوند. کوشش ما در این نشست اینست که عرصه‌های مختلف بحث «آینده

۱. دانشیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

درباره فرهنگ

دکتر رضا داوری اردکانی
رئیس فرهنگستان علوم ج.ا.ا.



گفتن و نوشتن درباره فرهنگ کاری بسیار دشوار است. مردمان در فرهنگ یا درست بگویم با فرهنگ زندگی می‌کنند ولی فرهنگ در جغرافیا و تاریخ صورت‌های متفاوت دارد. تاریخ بشر تاریخ فرهنگ است یعنی زمانی نبوده است که بشر بی‌فرهنگ بوده باشد حتی اگر قرارداد اجتماعی را آغاز زندگی بشر بدانیم باید با هابز موافقت کنیم که پیش از قرارداد زندگی طبیعی زندگی انسانی نبوده است ولی به نظر من بیابیم در این باب با یونانیان هم سخن شویم که زندگی حقیقی آدمی را زندگی در مدینه می‌دانستند. قرارداد اجتماعی هم یعنی توانایی آدمی در گفتگو و نظم دادن به اندیشه و عمل فرهنگ عین اندیشه و عمل نیست بلکه نظم ثابت اندیشیدن و عمل عمومی است. اینکه در چهارصد سال اخیر چه تحولی در زندگی آدمی پدید آمده و فرهنگ چه صورتی پیدا کرده و چه شأنی دارد مورد بحث و فحص و پژوهش فراوان قرار گرفته است. اخیراً هم که پندار مطلق بودن تاریخ و فرهنگ غربی در کانونهای این فرهنگ مورد چون و چرا قرار گرفته است توجه به فرهنگ بیشتر شده و به آن با نظر دیگری می‌نگرند و وقع بیشتر می‌نهند. کاری به دعوی‌ها و داعیه‌ها نداشته باشیم. غرب دویست سال معتقد بود داعیه داشت که فرهنگش فرهنگ مطلق است البته کسانی در این فرهنگ غبطه پایدنی‌های یونانی می‌خوردند اما در عظمت و مطلق بودن فرهنگ غربی کمتر شک می‌کردند. صاحبان فرهنگ‌های دیگر معمولاً اعتقادات و آداب و آیین‌های خود را برتر می‌دانستند اما به آن نام فرهنگ نمی‌دادند و مثلاً نمی‌گفتند فرهنگ ایرانی و چینی و هندی برتر از فرهنگ غربی است زیرا مسئله فرهنگ در فلسفه و علوم اجتماعی دوران جدید مطرح شده است. با طرح مسئله فرهنگ و به خصوص با قوام‌ملیت‌ها داعیه برتری فرهنگ هم پدید آمده است. درست است که فرهنگ‌ها با هم تفاوت دارند. اما با چه ملاکی می‌توان یکی را بر دیگری برتر دانست؟ توانایی‌هایی که در فرهنگ جهان جدید هست قابل انکار نیست و هرچه باشد چشم همه عالم را هم پر کرده است. در مقابل هم مثلاً چینی و ژاپنی و هندی و ایرانی به فرهنگ خود تعلق خاطر دارند و در آن برتری‌ها می‌بینند اما مطلب اینست که فرهنگ‌ها در زمان ما از حیث منشأیت اثر با هم قابل قیاس نیستند. درست است که یک ژاپنی فرهنگ خود را عزیز می‌دارد اما هوای فرهنگی که او اکنون در آن تنفس می‌کند هوای فرهنگ تجدد است. همه جهان اکنون با فرهنگ تجدد زندگی می‌کند منتهی

فرهنگ غربی دیگر فرهنگ مطلق نیست و می‌توان آن را نقد کرد و مورد چون و چرا قرار داد. در این وضع این پرسش پیش می‌آید که آیا ممکن است که فرهنگ‌های جهان قدیم به زبان آیند و با فرهنگ غربی بنشینند و به سخن یکدیگر گوش کنند؟ اگر چنین شود گرچه همه مسائل جهان حل نمی‌شود اما شاید مقدمه گشایشی در افق آینده باشد و اگر این هم نباشد لاقلاً یک ضرورت است. این تنها غرب نیست که باید با نظر دیگری به فرهنگ‌های قدیم بنگرد و سخن متقدمان را با گوش‌ی دیگر بشنود بلکه جهان در حال توسعه و متجددمآب بیشتر نیازمند این هم‌سخنی است و شاید از این طریق بعضی موانع راه توسعه‌نیافتگی نیز برطرف شود اگر به خودمان نگاه کنیم می‌بینیم که گرچه فرهنگ عظیمی داریم اما فرهنگ غالب در زندگی ما فرهنگ تجددمآبی است و ما از این امر کمتر خبر داریم و شاید اگر به ما بگویند آن را نپذیریم و حتی آزرده خاطر شویم زیرا خود را ایرانی مسلمان و زردشتی و مسیحی و یهودی و صاحب سابقه تاریخی درخشان و فرهنگ برتر می‌دانیم ولی کافیت در گفتگو از کار و بار و مقاصد و تمنیات و ترجیحاتمان در زندگی خانوادگی بپرسند که راستی می‌خواهید فرزندانمان در چه کاری وارد شوند و چه درسی بخوانند و چگونه زندگی کنند؟ تا در پاسخی که می‌دهیم بستگی‌هایمان به ارزش‌های تجددمعلوم شود. اگر انصاف داشته باشیم تصدیق می‌کنیم که این تعلق‌ها ربطی به فرهنگ گذشته ما ندارد و متعلق به زمان و تاریخ و فرهنگ جدید است منتهی چون همه کس تاریخی بودن تلقی‌ها و خواست‌ها و تعلق‌ها را نمی‌پذیرد و معمولاً آنها را انسانی و جهانی و حتی گاهی بعضی از آنها را اسلامی می‌خوانند، این گفته که همه جهان اکنون به شیوه غربی زندگی می‌کنند پذیرفته نمی‌شود. البته غلبه شیوه زندگی غربی بدین معنی نیست که زندگی در فضای تجدد نیم‌بند و شریک بودن در غایات زندگی جدید در حکم انصراف از دین و ملیت و زبان باشد. مردم تجددمآب ممکن است دو فرهنگ داشته باشند و غالباً دو فرهنگ دارند یکی فرهنگ قدیم که تقریباً یکسره به خودآگاهی مردمان منتقل شده و صورت «ذکر و فکر اختیاری» پیدا کرده است. فرهنگ دیگر فرهنگ تجددمآبی است که زندگی با آن می‌گذرد و چون با صرافت طبع ما یگانه شده است وجود آن را احساس نمی‌کنیم. مع‌هذا چیزی هست که در این صرافت طبع اختلال و پریشانی ایجاد می‌کند. بستگی به دو یا چند فرهنگ اگر آگاهانه باشد چندان مشکل آفرین نیست اما بستگی‌های دوگانه و چندگانه اگر یکی از آنها هم ناآگاهانه باشد مایه پریشانی فکر و مکدر شدن خاطر می‌شود. شاید هم سخنی با فرهنگ‌های دیگر این پریشانی را به خودآگاهی آورد. اینکه کارهای اصلی و اساسی زندگی را به خودآگاهی صورت گیرد حسن نیست اما بدتر از آن اینست که غفلت کلی جای خودآگاهی را بگیرد. اکنون فرصتی پیش آمده است که سخن فرهنگ‌های قدیم بهتر و بیشتر شنیده شود تا دهه‌های اخیر غرب با چشم و گوش شرق شناسی به جهان قدیم نگاه می‌کرد. اکنون شرق شناسی هم دستخوش تحول شده است. در گفت و شنودی که ممکن است میان فرهنگ‌ها صورت گیرد و با فکر و ذکری که از این تبادل پدید می‌آید شاید بارقه‌های تازه تفکر بدرخشند و افق عالم کنونی که رو به تیرگی دارد اندکی روشن شود.

تفکر فلسفی درباره «آینده فرهنگ»

علی اصغر مصلح

دانشیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

مطالعات در حوزه فرهنگ پژوهی در سه مرتبه صورت می‌گیرد:

علوم فرهنگی، نظریات فرهنگی و فلسفه فرهنگ. علوم انسانی مختلف را تا وقتی که به روشهای خاص خود به مطالعات میدانی می‌پردازند، می‌توان علوم فرهنگی نامید. بیشتر پژوهشگران حوزه فرهنگ پژوهی ضمن مطالعات خود، به نظریه‌های فرهنگی (مرتبه دوم) توجه دارند و بر اساس آنها پژوهش خود را سامان می‌دهند. اما اغلب از ریشه و سرچشمه‌های نظریه‌های فرهنگی که اندیشه‌های فیلسوفان است، غفلت دارند.

«فلسفه فرهنگ» شاخه‌ای از فلسفه است که به تأمل درباره فرهنگ می‌پردازد. اساس تأملات فیلسوفان فرهنگ، سنتهای بزرگ فلسفی و دستاوردهای علوم انسانی است. به همین جهت فلسفه فرهنگ افق و چشم‌اندازهای وسیعی را به روی فرهنگ‌پژوهان می‌گشاید. در نگاه فلسفی به فرهنگ، باید بین دو سوی تأملات نظری و مطالعات انضمامی جمع کرد. علاوه بر این فلسفه فرهنگ می‌خواهد همواره وجه منتقدانه خود را حفظ کند.

تفکر فلسفی در باره آینده فرهنگ می‌تواند در چنین موضوعاتی دنبال شود:

- * فرهنگ امری تاریخی است که در طول زمان داریم در حال انباشته‌تر شدن است. انباشت عناصر فرهنگ، ریشه بسیاری از مسایل انسان معاصر و مصلی برای آینده است.
- * تکنیک مهمترین صورت تجسم یافته فرهنگ مدرن است. مهمترین پرسش پیش روی فرهنگ معاصر، نحوه نسبت تکنیک با انسان است.
- * در زمان ما متفکران به این بصیرت رسیده‌اند که از سه بخش زمان اصل آینده است. (توجه به زمان و به خصوص توجه به آینده تفکر فلسفی معاصر را در مسیر متضاد قرار داده است.)
- * آینده فرهنگها، از فرهنگ مدرن می‌گذرد.
- * مهمترین بحران فلسفی-نظری آینده، تغییر ذاتیات (طبیعت) انسان است.
- * در حوزه اندیشه، طبیعت و ارزشها پرسش از ثابتات بسیار جدی است. آیا ثابتی هست؟ همه حقایق مورد اعتقاد در فرهنگها که پایه هویت و ثابتات فرهنگی را تشکیل می‌دهد، در زمان ما مورد تردید است. آیا در آینده ثابتاتی می‌توان سخن گفت؟
- * سخن از پایان (پایان متافیزیک، فلسفه، پایان تاریخ) از مسایل تفکر معاصر است. آینده این وضع چیست؟
- * نیهیلیسم و واژگونی ارزشها مسئله همه فرهنگهاست. یکی از پرسشهای مهم آینده، امکان و نحوه فراروی از نیهیلیسم است.
- * هرگونه بحث درباره مسایل مشترک فرهنگها لزوماً باید با رویکرد «میان فرهنگی» دنبال شود.

تلاش کرد این دو را به هم ربط دهد به این معنا که فهم ادبیات و هنر را در گرو فهم مقوله‌های متعلق به علوم اجتماعی و سایر علوم انسانی قرار داد. از طرف دیگر فرض کسانی که با این نظریه شروع به نقد کردند این بود که فرهنگ هم یک بعد غیر مادی دارد که تا به حال شاید دست‌اندرکاران مطالعات سنتی فرهنگ از آن غفلت کردند. و آن بعد نشانه‌شناختی و زیبایی‌شناختی است که نظریه‌های برآمده از ادبیات و هنر می‌توانند به فهم آن بعد کمک کنند. پس اگر بر ساخته‌های هنری مانند فیلم سینمایی، رمان، تابلوی نقاشی و... می‌توانند از منظری مثلاً آنتروپولوژیک یا سوسیولوژیک بررسی شوند، واقعیت‌های فرهنگی را نیز می‌شود به‌عنوان یک متن تلقی کرد که با نظریه‌های Textual در نقد ادبی می‌توان به آنها پرداخت. در ادب‌شناسی فرهنگی، ما نمی‌خواهیم ادبیات را به سطح فرهنگ تنزل دهیم و نیز نمی‌خواهیم فرهنگ را به سطح ادبیات بکشانیم، بلکه می‌خواهیم این دو را در پیوند با هم قرار دهیم. در واقع می‌خواهیم یک بستر فرهنگی را برای هنر و ادبیات فراهم کنیم تا ساحت بین این دو فضا بتواند موضوع پژوهش نقد ادبی و نقد هنر قرار گیرد. در این رویکرد دیگر هنر را استعلایی نمی‌دانیم. در گذشته البته هنر را فرافرهنگی، فرااستعلایی می‌دانستند. و می‌گفتند هنر برتر آنست که در جغرافیا محدود نشود. مثلاً چرا اشعار حافظ ارزشمندند؟ زیرا هرکس در هر جای دنیا که آن را بخواند می‌تواند آن را به زندگی خود ارتباط دهد، بنابراین محدود به یک جغرافیای خاص نیست یا محدود به یک برهه‌ی زمانی خاص نیست. از نظر ما هنر پدیده‌ایست میان فرهنگی که معنا و دلالت‌های فرهنگی آنها را باید بررسی نمود. مقصود از اینکه فرهنگ حکم نوعی متن را دارد اینست که فرهنگ، بر ساخته‌ای کاملاً نمادین و پویا و تغییر یابنده است که نحوه‌ی عمل و کارکردش جنبه‌های زیبایی‌شناختی زندگی روزمره را برای ما آشکار می‌کند. پس بهترین راه فرهنگ این نیست که ما به روش گذشته در علوم اجتماعی فهرستی تجربی از علت رخدادهای تاریخی بدست بدهیم. یعنی آن دیدگاه تاریخی-گرافیکی را کلاً در این روش کنار می‌گذاریم، و فرآیندهای فرهنگی را از منظر زیبایی‌شناختی بررسی می‌کنیم. این نگاه باعث پیدایش مطالعات فرهنگی شد که هر نظام نشانه‌شناختی را به‌طور کلی یک متن می‌داند. برای مثال، فوتبال هم نوعی نظام نشانه‌شناختی است، مملو از signifier که هر کدام signified خود را دارند، مانند: خطوط میدان، کارت‌های زرد و قرمز، رنگ لباس داور یا قواعد دیگر در بازی فوتبال.

پس در ادب‌شناسی فرهنگی تقریباً هر پدیده‌ی اجتماعی که یک نظام داشته باشد یک متن است. لباس‌هایی که در یک دوره مد می‌شوند، سریال‌های تلویزیونی و... که با تمام نظریات textual نقد ادبی از جمله نشانه‌شناختی می‌توان به آنها پرداخت، مثلاً نظریه‌های روانکاوانه، نظریات فمینیستی، تاریخ‌گرایی نوین و... اگر بخواهیم یک فیلم سینمایی را از منظر مطالعات فرهنگی بررسی کنیم چطور این کار را انجام می‌دهیم؟ روش اینست که در گام اول مفروضات سیاسی و اجتماعی آن متن‌ها را بر ما می‌کنیم. منظور از مفروضات سیاسی رابطه‌ی قدرت و مسئله‌ی بازنامایی رابطه‌ی قدرت در آن متن است و منظور از مفروضات اجتماعی دلالت‌های ایدئولوژیک است که موضوعاتی مثل جنسیت و از این قبیل است. پرسشی که ما در بررسی چنین متنی از منظر

فرهنگ» شناسایی شوند. مهمترین مباحث مربوط به آینده فرهنگ در حوزه‌های مختلف چیستند؟ جناب آقای دکتر بهشتی اداره‌ی جلسه را بر عهده خواهند داشت.

دکتر بهشتی:

با سلام خدمت دوستان. زمان کوتاه است و خواهش من اینست که دوستان در همین زمان فشرده نظرات خود را عنوان کنند تا مجال برای گفت‌گویی بعدی فراهم شود.

دکتر پاینده^۲:

من ادب‌شناسی فرهنگی را معادل Cultural Poetics گرفته‌ام و اگر معادل نارسا و ناآشنا را بکار می‌گیرم می‌گفتم بوطیقای فرهنگی! اما به نظر من این واژه افاده‌ی معنا نمی‌کرد. من Poetics را به مفهوم ارسطویی آن بکار بردم، دقیقاً به همان مفهومی که ارسطو در کتابی به همین نام بکار برده است. معنای فلسفی Poesis یونانی مد نظر است و بنابراین مطلق صنعت، برآفریدن، خلق کردن، هنر ایجاد کردن یا هنر ساختن منظور است که ادبیات نیز بخشی از آن است. ولی قطعاً ادب‌شناسی شامل همه‌ی هنرها می‌شود، مانند، سینما، نقاشی، پیکرتراشی، موسیقی و ...

هدف من در این چند نکته‌ای که در نظر گرفتم، توضیح این موضوع است که فرهنگ به یک کلیدواژه‌ی خیلی مهم در مباحث نظریه و نقد تبدیل شده‌است. از کجا این اتفاق افتاد؟ منشأ آن چه بود؟ و امروز وقتی ما این لفظ را در نظریه و نقد بکار می‌بریم چه رویکردی داریم؟



ما در واقع چرخش یا نقطه‌ی عطفی داریم که در دهه ۱۹۶۰ رخ داده است که با راز اپوزیسیون سیاسی قوی‌ای در آمریکا و خیلی از کشورهای اروپایی هم‌زمان بود و می‌توان گفت دوره‌ی ضد آتوریته بوده‌است. در این برهه برای اولین بار در نظریه و نقد تلاش جدی برای ایجاد پیوند بین دو حوزه که قبلاً ماهیتاً جدا از هم فرض می‌شدند، صورت گرفت. یکی حوزه‌ی پژوهش درباره‌ی فرهنگ و دیگری پژوهش در هنر و ادبیات. در گذشته فرهنگ را مقوله‌ای تاریخمند و متعلق به دنیای عینیت می‌دانستیم و از آن طرف در ادبیات با تخیلات سروکار داشتیم، برای مثال، رمان‌نویس از تخیل خود شخصیت‌هایی را فرض می‌کند و در آن با امور تجربی و انتزاعی سروکار داریم در حالی که در فرهنگ با امور انضمامی. به این ترتیب ظاهراً میان این دو هیچ ارتباطی وجود نمی‌آمد. به این علت اگر کسی کارش راجع به پژوهشهای نقاشی بود، دیگر ارتباطی به جامعه و فرهنگ نداشت. پژوهشهای فرهنگی، تجربی بود و نوع آنان کمی و میدانی، که با کارهای کیفی نقد و نظریه‌ی نسبتی نداشت. اما جنبش ادب‌شناسی فرهنگی

۲. استاد نظریه و نقد ادبی دانشگاه علامه‌طباطبائی

ادب‌شناسی فرهنگی

حسین پاینده
استاد نظریه و نقد ادبی دانشگاه
علامه طباطبائی

از دهه ۱۹۶۰ تا ابتدای دهه ۱۹۸۰ را در نظریه و نقد اصطلاحاً سال‌های «عطف توجه به فرهنگ» در مطالعات ادبی و هنری می‌دانند. ویژگی نظریه‌های مطرح‌شده در این فاصله زمانی این است که در همه آن‌ها تلاشی نظام‌مندی برای ایجاد پیوند بین دو حوزه سابقاً نامرتب در علوم انسانی (مطالعه نقادانه درباره هنر و ادبیات از یک سو و پژوهش درباره فرهنگ از سوی دیگر) صورت می‌گیرد. علت فقدان پیوند بین این دو حوزه در گذشته این بود که فرهنگ را مقوله‌ای تاریخمند و متعلق به دنیای واقعیت می‌دانستند که می‌بایست از راه مشاهدات تجربی مردم‌شناسان بررسی شود. به بیان دیگر، در آن زمان اعتقاد بر این بود که پژوهشگر فرهنگ باید در موضوع تحقیقش مستغرق شود تا مصرف شدن فرهنگ یا مبادله شدن آن میان آحاد جامعه را مستقیماً تجربه و فهم کند. اما متقابلاً مطالعه درباره‌ی آثار هنری و ادبیات با قواعدی کاملاً انتزاعی صورت می‌گرفت. تابلوی هنری و شعر چیزهایی محسوب نمی‌شدند که بتوان به طور انضمامی و تجربی تحلیل‌شان کرد، بلکه کار پژوهشگر هنر و ادبیات این بود که با استفاده از مفاهیم زیبایی‌شناختی، ساختار تابلوهای نقاشان و اشعار شاعران را موضوع تفسیرهای زیبایی‌شناسانه قرار دهد. آنچه در این تفسیرها مغفول می‌ماند همانا زمینه فرهنگی پیدایش آن مفاهیم بود.

ادب‌شناسی فرهنگی تلاشی است برای پیوند دادن حوزه انضمامی فرهنگ با ساحت انتزاعی ادبیات و هنر. پیامد این چرخش نظری این بود که ملاک‌های فهم و نقد ادبیات و هنر از مقوله‌بندی‌های سنتی غیرانضمامی خارج شد و به سمت بافتاری اجتماعی میل کرد؛ از سوی دیگر، فرهنگ هم علاوه بر جنبه‌های عینی مادی، واجد بُعدی نشانه‌شناختی شد. به بیان دیگر، شعر (به مفهوم ارسطویی «صناعت هنرمندانه») از منظری انسان‌شناسانه اهمیت پیدا کرد، همان‌گونه که واقعیات فرهنگی هم متونی محسوب شدند که می‌توان با نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی بررسی‌شان کرد.



مطالعات فرهنگی می‌خواهیم پاسخ دهیم اینست که چه معانی‌ای یا چه نظام‌های ارزشی-ای در شخصیت‌های این فیلم یا در طرح وقایع آن مطرح شده است. چه سازوکارهای جنسیتی و چه سازوکارهای طبقاتی در اثر مفروض است؟ نسبت بین این بازنمایی‌ها بین فیلم سینمایی و واقعیتی که بازنمایی شده دقیقاً چیست؟ چه ایدئولوژی‌ها و یا چه گفتمانی از اثر برمی‌آید؟ چه کسانی به سبب این ایدئولوژی یا گفتمان در جایگاه قدرت قرار گرفته‌اند؟ این پرسش آخر، همان پرسشی است که مطالعات فرهنگی را از محدوده‌ی متعارف مطالعات ادبی بیرون می‌برد و وارد نقد سیاسی می‌کند. مطالعات فرهنگی به سبب ماهیت آن که میان‌رشته‌ایست از انواع و اقسام نقد و نظریه‌ها بهره می‌برد و محدودیتی در این راه ندارد. مثلاً، از مارکسیسم این ایده را می‌گیرد که تاریخ فرآیندی از مبارزه طبقاتی است و این که هنر تجلی منافع طبقات مختلف است و هنر شامل ساختارهای ایدئولوژیک است. از نظریه‌ی واسازی دریدا، روش تحلیل تناقض‌های بنیادی متن را به عاریت می‌گیرد، بخصوص تقابل‌های دوگانه‌ی سفید و سیاه‌پوست، غربی و شرقی، مرد و زن و... و ارزش‌های مفروض در این دو جزء را می‌کاود. از نظریات و نقد فمینیستی هم حساسیت نسبت به نابرابری جنسی را قرض می‌گیرد. و آخرین نکته‌ی من اینست که این چرخش فرهنگی در نظریه‌ی نقد ما را به شدت به ادبیات عامه‌پسند علاقه‌مند کرده است. موضوعی که در گذشته اصلاً مطرح نبوده است. یعنی باید همان حافظ و... بررسی می‌شدند و بررسی ترانه‌های عامه‌پسند و یا سریال‌های عامه‌پسند معنی نداشت. این چرخش به سمت ادبیات عامه‌پسند دایره‌ی شمول نظریه‌ی نقد را توسعه داده است. و مبالغه نیست اگر بگویم پدیده‌ای در زندگی روزمره نیست که امروز در کار ما نباشد. برای مثال کار فعلی من نوشتن مقاله‌ای در باب مسابقه‌ی فوتبال میان ایران و آرژانتین است، دقیقاً به این علت که تخصص من نظریه و نقد ادبی است.

دکتر صادقی ۳:

هدف من طرح چند پرسش و دغدغه است: بحث من اینست که حدود ۱۰ سال پیش، در آمریکا کتابی چاپ شد از جوزف نای، با عنوان «قدرت نرم». بحث آن کتاب این بود که زمان آن گذشته است که آمریکا به ابزار نظامی توسل بجوید، بلکه امروزه می‌شود از ابزار نرم و قدرت نرم استفاده کرد. و آن قدرت نرم همان قدرت فرهنگی است. آمریکا می‌تواند از قدرتش و این روش برای پیشبرد اهدافش استفاده کند. هرچند که این سیاست موفقیت‌هایی داشته ولی اکنون که ۱۴ سال از آغاز قرن ۲۱ می‌گذرد به نظر می‌رسد که عمدتاً شکست خورده است. زیرا بر اساس نظر نای، آمریکا در قرن ۲۱ برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش کمتر و کمتر نیاز داشت که از ابزار نظامی استفاده کند و بیشتر و بیشتر از ابزار فرهنگی. در حالی که در این ۱۴ سال شاهد بودیم که آمریکا به عراق، افغانستان و حیانا در جاهای دیگر حمله‌ی نظامی کرد. به‌هرحال پیداست این سیاست که ابزار نظامی رو به کاهش است آشکارا خطاست. حال باید پرسید چرا این نظریه‌ی نای اشتباه از کار درآمد؟ پاسخ بنده اینست، شاید یک دلیل عمده‌ی آن اینست که دولتهایی بوجود آمدند مخصوصاً در خاورمیانه که از آنها بنام failed states یاد می‌شود که من آن را به

جای دولت‌های شکست‌خورده به دولت‌های شکسته ترجمه می‌کنم.

دولت شکسته، دولتی است که انحصار خشونت را درون مرزهای خود در دست ندارد. برای مثال، در فرانسه تمام قدرت خشونت از جمله پلیس و... در دست دولت است، اما در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی اینگونه نیست، اینها دولت‌های شکسته‌اند. بوجود آمدن دولت‌های شکسته به این علت است که افراد در صحنه‌ی داخلی و خارجی بیشتر و بیشتر به ابزارهای نظامی پناه برده‌اند. آیا بین فرهنگ و این دولت‌های شکسته ارتباطی وجود دارد؟ پاسخ بنده اینست که دولت‌های شکسته نتیجه‌ی فرهنگ‌های شکسته‌اند. تعریف من از فرهنگ شکسته اینست: فرهنگی که نتوانسته است حداقل انسجام را در جامعه بوجود بیاورد که بوسیله‌ی آن بتواند از ظهور خشونت جلوگیری کند. حداقل انسجامی که افراد جامعه بتوانند در امنیت نسبی با هم زندگی کنند. پس فرهنگ شکسته یعنی فرهنگی که ناکام مانده است از اینکه ملت را در یک حد حداقلی کنار هم قرار بدهد و این فرهنگ شکسته به سرعت دارد تبدیل می‌شود به یکی از ویژگی‌های فرهنگی خاورمیانه و من احساس می‌کنم که این بسیار خطرناک است! زیرا اگر ادامه باید تمام منطقه را ممکن است به آشوب بکشاند. وقتی در یک جا این فرهنگ شکست خورده است احتمالاً در جاهای دیگر نیز شکست خواهد خورد، در نتیجه شکست فرهنگی در خاورمیانه عامل بسیار خطرناکی است که متأسفانه رو به گسترش است. و پیامدش به خشونت کشیده شدن در صحنه‌ی داخلی است، که به دلیل این که در صحنه‌ی داخلی کشورها از برقراری امنیت ناتوانند، برای برقراری آن به قدرتهای خارجی مخصوصاً آمریکا متوسل می‌شوند و یا خواهند شد. این اتفاقی است که در فیلیپین و یا مالزی به گونه‌ای دیگر می‌بینیم، این مدتها مبارزه می‌کردند تا مراکز نظامی آمریکا را از منطقه‌ی خود خارج کنند. اما اکنون که با خطر چین مواجه شدند، حال از آمریکا می‌خواهند که مراکز نظامی خود را برگرداند. بنابراین کل روابط بین‌المللی دارد تحت تاثیر این شکست فرهنگی قرار می‌گیرد. که بسیار خطرناک است. و من فکر می‌کنم که باید در اولویت بحث ما این باشد که راه‌حلی برای این فرهنگ‌های شکسته بیابیم و گرنه در وهله‌ی بعدی زمانی ممکن است با خطرهای خیلی جدی امنیتی روبرو شویم.

دکتر کاشی ۴:

من از منظر یک علوم سیاسی خواننده، می‌خواهم بگویم که اگر بخواهیم وارد بحث «آینده فرهنگ» شویم با چه رویکردهایی مواجهیم. و هر کدام از این رویکردها چه

قدرت نرم و دولت‌های شکست خورده

علی صادقی

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

در ۲۰۰۴ جوزف نای استاد معروف دانشگاه هاروارد کتابی نگاشت با عنوان soft power یا «قدرت نرم»، که مورد توجه نه تنها جامعه دانشگاهی قرار گرفت بلکه توجه اصحاب سیاست را نیز به خود جلب نمود. اساس بحث وی آن بود که در قرن ۲۱ آمریکا برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی خود کمتر به قدرت نظامی نیازمند خواهد بود بلکه می‌تواند و باید از ابزارهای فرهنگی و اقتصادی، که وی از آنها به «قدرت نرم» یاد می‌کرد، استفاده نماید.

اکنون چهارده سال از آغاز قرن بیست و یک می‌گذرد و هرچند سیاست «قدرت نرم» موفقیت‌هایی داشته است اما با توجه به حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان و احتمال درگیری‌های دیگر به نظر می‌آید که با اطمینان می‌توان گفت که سیاست «قدرت نرم»، یا تکیه بر عوامل فرهنگی به شکست انجامیده است. شاید یکی از مهمترین عوامل این شکست را می‌بایست در شرایط داخلی کشورهای خاورمیانه جستجو نمود. شکست برخی از دولت‌های منطقه و تبدیل شدن آنها به failed state زمینه را برای گسترش بیشتر استفاده از ابزار نظامی فراهم آورده است. اما آیا شکست درونی خود این دولت‌ها نتیجه شکست فرهنگی آنها نیست؟

عقلانیتی در درون و نه یک امر بیرونی که به آن ارجاع شود. هرچه هست خودش است. متاثر از این نگاه‌ها عمدتاً سنت ساختارگرایی فرانسه بوده است. فرهنگ یک منظومه‌ی صورت‌بندی‌ها و اطوار زندگی در این عالم است که بر سازه‌ی سوژه‌ی رام سیاسی است. مثلاً نگاه آلتوسری، یک سوژه‌ی رام سیاسی می‌سازد و بعد فوکو، عملاً این نگاه برخلاف آن نگاه‌های قبلی، اساساً نگاه‌های خطی نیستند. یعنی عقلانیت نه در درون است و نه در بیرون که بر مبنایش بر اساس صبروروت و تحولی، سوگیری تاریخی بحث کنیم. آینده‌ای مفروض نیست چنانکه گذشته‌ای مفروض نیست. یعنی همه چیز به یک سطح تقلیل پیدا می‌کند و ساختارهای قدرت که چگونه سوژه‌ها را برمی‌سازند بنابراین جایی برای صحبت از آینده نمی‌ماند و این یک جور بازی است. این در واقع تحت تاثیر جنبشی است که ما از آن تحت عنوان cultural turn بحث می‌کنیم. وقتی که فرهنگ بنیادی می‌شود برای توضیح همه چیز من جمله مقوله‌ی قدرت و سیاست در درون این پرخش فرهنگی بعداً یک پرخش سیاسی نیز اتفاق افتاد. این پرخش سیاسی که بیشتر به سمت سنت پساساختارگرایانه تعلق دارد، خود فرهنگ را اینبار بر اساس بازی قدرت توضیح می‌دهد. بنابراین از صلب بودن و ساختارمندیش می‌گذرد و یک بازی فرارونده‌ای است که در اینجا شما بیشتر با یک میدان امواج مواجهید تا با ساختارهای آلتوسری در واقع این میدان‌های بازی و سوگیری این میدان‌های بازی به نحو کوتاه‌مدت می‌توان حرف زد.

۴. رویکرد چهارم: بین اجتماع‌گرایان و در واقع پساساختارگرایان ساخته شده به این معنی که جامعه‌ی جدید و زندگی در دنیای جدید زندگی است که بنای آن بر شکسته شدن است. بنایش بر گسیخته شدن است. اما این فرآیند شکسته شدن و گسیخته شدن‌های مستمر با فرآیندهای بازسازی توأم است. مرتباً چیزها شکسته می‌شوند اما هم‌زمان شما باید فرآیندهای بازسازی هم باشید. فرآیندهایی که صورت‌های روانی- اجتماعی- سیاسی و اقتصادی را می‌شکنند و جایی دیگر در صورتی دیگر بازسازی می‌کنند. مثلاً شما در نگاه مکینتایر و مفهوم روایت، روایت چنین می‌کند. روایت‌ها امور بر ساخته‌ای هستند که مستمراً صورت‌های گسیخته‌شونده را به انحاء متفاوت در موقعیت‌های متفاوت مجدداً برمی‌سازند. فرهنگ یعنی این. بنابراین فرهنگ در نهایت خودش آن چیزی است که در یک جهان مرتباً شکسته شده بازسازی هویت می‌کند. مثلاً در نگاه ساختارگرایان سنت به عنوان پیشینه‌ی فرهنگی همه چیز به حال تحویل می‌شود ولی اینجا میراث فرهنگی، سنت‌های فرهنگی هم به عنوان صرفاً منابع خاموش، منابع صامت که در این بازی روایت‌ها به منزله‌ی منبع انرژی بکار گرفته می‌شوند و مستمراً خلق روایت می‌کنند. فرهنگ منظومه‌ای از امکان‌ها و استعداد‌های ذخایر پیشاپیش موجود برای حل شکستگی‌هایی که مستمراً با آن مواجه می‌شویم. هرچه داریم می‌گذریم و این تئوری‌ها را پشت سر می‌گذاریم از آن نگاه‌هایی که در فرهنگ عمقی می‌جوید، بخصوص از منظر سیاسی مرتباً از او کاسته می‌شود.

دکتر امیری °

من از منظر مدیریتی به بحث فرهنگ می‌پردازم.

۵. دانشیار مدیریت دانشگاه تهران

سوالهایی دارند؟ چه نگرانی‌هایی دارند؟ و در باب آینده فرهنگ چه خواهند گفت؟ ۴ رویکرد به نظر من آمد: ۱. فکر کنیم که فرهنگ یک عمق والا دارد. از این منظر وقتی تصور کنیم فرهنگ عمقی والا دارد در واقع رویکردی را انتخاب کردیم و متناسب با آن رویکرد پرسش‌هایی در مورد آینده‌ی فرهنگ داریم و نگرانی‌هایی. وقتی می‌گوییم فرهنگ عمقی والا دارد یعنی فرهنگ یک عقلانیت درونی دارد، این مفهومی یونانی از فرهنگ است. به این اعتبار سیاست و نظم سیاسی و هر چیز دیگری ضرورت دارد که از این عقلانیت درون فرهنگ تبعیت کند. این نگاه به فرهنگ در یونان و در عصر جدید، مونتسکیو و تئولیبالیسم انگلیسی، هر چند با رویکردهای مختلف، مقوله‌ی فرهنگ و مقوله‌ی سنت را به منزله‌ی یک مجموعه‌ی همگن بهره‌مند از یک جوهر عقلانی در نظر گرفته‌اند. نگرانی‌های اینها معمولاً اینست که آیا فرهنگ‌ها انسجام خود را حفظ می‌کنند؟ آیا میشود مرزها را حفظ کرد؟ تداخل‌های فرهنگی چه خواهند کرد؟ من تصور می‌کنم دغدغه‌ی دکتر علی صادقی از این نوع است. یعنی نگران از اینکه یک منظومه‌ی بالنسبه مستقل درون‌باشی که یک عقلانیت تولید می‌کند در مخاطره‌ی گسیختگی است. و این گسیختگی و یا به تعبیر دکتر شکستگی چه عواقبی را به بار خواهد آورد؟



۲. رویکرد دوم دقیق عکس اولیست، معتقد است که فرهنگ هیچ عقلانیت درونی ندارد. فرهنگ و چند و چون آن وابسته به یک عنصر کاملاً بیرونی است. مانند نگاه‌های مارکسیستی که فرهنگ هیچ وجهی ندارد الا آنچه که یک بیرونه را مثل اقتصاد، روابط تولیدی را بازتولید می‌کند. فرهنگ فاقد درون است. بنابراین در چنین نگاه و رویکردی وقتی می‌خواهد از آینده فرهنگ بگوید، درباره‌ی آینده آن عناصر بیرونی سخن خواهد گفت اگر اقتصاددان است در رابطه‌ی تولید و شیوه‌های تولیدی و تحول نظام‌های اقتصادی سخن خواهد گفت. و به تبع آن می‌گوید همین نشانه‌های خودش را در فرهنگ باقی خواهد گذاشت. اگر جامعه‌شناس باشد از تحول ارزش‌های اجتماعی روی آموزش، آموزش عالی، شهرنشینی و پیامدهای آن روی نظام‌های فرهنگی خواهد گفت. فرهنگ هیچ عنصر درون‌باشی ندارد.

۳. رویکرد سوم نه بنیادی در عمق فرهنگ می‌جوید و نه چیزی را بیرون از فرهنگ می‌گیرد تا فرهنگ را به آن نسبت دهد. آنچه را می‌جوید درون فرهنگ است، خود فرهنگ است. سطح فرهنگ است. فرهنگ نه عمقی دارد و نه یک بیرونه که به آن ارجاع شود. خود سطح فرهنگ است. مثلاً وقتی بعضی فیلسوفان از سنت‌های متفاوت اساساً معتقدند جامعه چیزی نیست جز یک پدیده‌ی زبانی. اساساً جامعه زبان است. ویتکنشتاینی که بنگریم دیگر نه عمقی دارد و نه

امکان‌های گشوده پیش روی فرهنگ بر مبنای رویکردهای فرهنگ و سیاست

محمد جواد غلامرضا کاشی

استادیار حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

فرهنگ از منظر دانش سیاسی، تحت تأثیر چند رویکرد، با مقوله سیاست نسبت برقرار می‌کند. بر اساس هر یک از این نسبت‌ها «آینده فرهنگ» با پرسش‌های متمایزی مواجه می‌شود. رویکردهای مذکور به شرح زیراند:

* اول: هر جامعه متکی بر یک نظام فرهنگی و هر نظام فرهنگی واجد عقلانیتی درونی است و مقتضی آن عقلانیت، با صورتی از ترتیبات سیاسی همساز است. این نگرش از زمان یونانیان تا امروز تداوم دارد. ارسطو، منتسکیو، و بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی در قرن بیستم، بر همین مبنای نسبت فرهنگ و سیاست سخن می‌گویند. این صورت بندی از نسبت میان فرهنگ و سیاست، در مقوله آینده فرهنگ، با این مسأله دست به گریبان است که فرهنگ‌ها هستی‌های مستقل و عقلانیت‌های درون بنیاد خود را از دست می‌دهند و مرتب از این نکته می‌پرسند که چشم‌انداز آینده نظم سیاسی چه خواهد شد؟

* دوم: فرهنگ فاقد عقلانیت درونی است و تحت تأثیر وجهی از حیات اجتماعی نظیر اقتصاد، جامعه یا سیاست، صورت بندی تازه‌ای اختیار می‌کند. بنابراین مسأله «آینده فرهنگ» تابع و پیرو تحلیلی است که از آن متغیر مستقل عرضه می‌کنند. از تحول نظام‌های اقتصادی، تحول نظام آموزشی یا نظام خانواده و یا از گسترش دمکراسی در عرصه سیاسی، تحول صورت‌بندی تحولات فرهنگی را نتیجه می‌گیرند. همساز شدن صور فرهنگی و شکل‌گیری فرهنگ جهانی از همین منظرگاه نتیجه می‌شود. مارکس یا پارسونز را می‌توان در این طبقه جای داد.

* سوم: جامعه در اساس یک صورت‌بندی زبانی و به آن اعتبار یک هستی فرهنگی تصویر می‌شود. صور گوناگون عقلانیت، حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تابع مشخصه‌ها و توانش‌های زبانی و

فرهنگی قرار می‌گیرند. این روایت توسط ساختارگرایان و پاسا ساختارگرایان مطرح می‌شود و مطابق با آن، زبان و به تبع آن فرهنگ، حامل سازمانی از اقتدار و امکان‌های مولد میدان قدرت تصویر می‌شود. فرهنگ و زبان، تولید می‌کنند و در عین حال تولید می‌شوند. فرهنگ واجد امکان‌ها و محدودیت‌هایی است که میدان‌های متفاوت قدرت اقتضاء آن را دارند. در این روایت، چندان صورت‌بندی‌های خطی از تحولات فرهنگی میسر نیست. از فرهنگ پیشینه‌زدایی و آینده‌زدایی می‌کند. سنت‌های نومارکسیستی و ساختارگرا و پاسا ساختارگرا در این طبقه جای دارند.

* چهارم: فرهنگ فاقد جوهر درونی و تابع زندگی و با فرم‌های زندگی است. به منزله روایت همساز کننده، جامعه و فرم‌های گسیخته شونده زندگی اجتماعی را مستمراً همساز می‌نمایاند. به این اعتبار، فرهنگ با ارجاع به موقعیت‌های گوناگون چهره‌های متفاوتی از خود ترسیم می‌کند سیاست در این منظر، تحت تأثیر فرم‌های تحول‌یابنده زندگی سیاسی تغییر و تحول پیدا می‌کند. اجتماع‌گرایان اینچنین به مقوله فرهنگ و نسبت آن با سیاست می‌پردازند. فرهنگ در این روایت، علی‌الاصول سیاسی نیست اگر چه با عرصه سیاست نیز نسبت برقرار می‌کند.

هریک از دیدگاه‌های فوق، امکانی برای بحث از آینده فرهنگ دارند، اما در عین حال می‌توان در زمینه آینده فرهنگ از منظر رویکردهای نظری، از یک حکم قطعی سخن گفت. از منظر دانش سیاسی، مستمراً از اعتقاد به وجود عقلانیت‌های فرهنگی کاسته می‌شود و نقش بنیادگذار آن در حوزه سیاسی محل تردید واقع می‌شود. به این معنا، فرهنگ به منزله تاریخ، تداوم، پیشینه و میراث کمتر بها پیدا می‌کند. آنچه جایگزین می‌شود شکوفایی، زیابایی، تولید میدان قدرت و بازی تازه محل اعتنا واقع می‌شود.

وقتی سخن از مدیریت به میان می‌آید، ما از دریچه‌ی سازمان به همه چیز می‌نگریم. سازمان‌ها امروز نقش انکارناپذیری در زندگی انسان‌ها ایفا می‌کنند و اصطلاحاً قرن ۲۱ را بعضی از صاحب‌نظران قرن سازمان‌ها می‌دانند. چون سازمان‌ها تمامی زندگی انسان‌ها را در چنبره‌ی خود گرفتند و می‌گویند که انسان امروز، انسان سازمانی است، و هرکدام از ما نه عضو یک سازمان بلکه با سازمان‌های مختلفی در زندگی خود پیوند داریم و از آنجا که عصر سازمان‌هاست، در سازمان‌ها هم مدیران حکومت می‌کنند و بر این باورند که سازمان‌ها قدرت دولت‌ها را کاهش داده‌اند و امروز دولت در مقابل سازمان‌ها قدرت‌های ناچیزی دارند و حتی سازمان‌ها دولت‌ها را مدیریت می‌کنند. اتحادیه اروپا، صندوق جهانی، یونسکو، ناتو و... دولت نیستند یک سازمان‌اند. و همین‌طور شرکت‌های چند ملیتی که بودجه‌ی گردش مالی آنان چند برابر کشورهای مختلف از جمله کشور ماست. سازمان در مقابل دولت‌ها که برای تثبیت وضعیت موجود همیشه تلاش می‌کردند، برای تغییر شرایط تلاش می‌کنند. دولت‌های گذشته برای باقی ماندن چند وظیفه بیشتر نداشتند من جمله امنیت، اما هرچه زمان گذشته وظایف دولت‌ها افزایش یافته است.



بر این اساس گفته می‌شود سازمان‌ها برای تغییر بوجود آمدند در مقابل دولت‌ها که برای تثبیت وضعیت موجود آمده‌اند. سازمان‌ها هم پدیده‌هایی هستند که بعد از انقلاب صنعتی شکل گرفتند. پدید آمدن سازمان‌ها انقلابی بود که زندگی انسان‌ها را دگرگون کرد، اما حساسیت هیچ‌کس را برنمی‌انگیخت. چون اندک اندک و پنهان اثر خود را گذاشتند. البته پیش از این سازمان‌های سنتی را داشتیم، و سازمان‌هایی بودند بوروکراتیک، اما خود مدیریت از آغاز قرن ۲۰ با آغاز قرن تجزیه و تحلیل شروع شد. آقای پتر ساختارهای قدرت را تجزیه و تحلیل کرد. فایون نظام مدیریت و تیپور هم در آمریکا کم‌کاری نهادینه شده در بین مردم‌اش را بررسی کردند. و به این نتیجه رسید که مردم به حال خودشان واگذاشته شدند و به شکل سنتی کار می‌کنند، باید علمی کار کنند و مدیریت علمی را شکل داد. وبر بوروکراسی و ساختارهای بوروکراتیک را مطرح کرد و فایون هم اصول مدیریت و اینکه مدیریت هم یک علم است و صرف مالک بودن نمی‌شود مجموعه‌ی خود را به هر شکلی اداره کنیم. اما بحث فرهنگ حدود ۴۰ سال است از سال ۱۹۶۰ بعد در عرصه‌ی مدیریت مطرح شده است. یعنی با ۶۰ سال تأخیر! برای همین صاحب‌نظران اولیه‌ی مدیریت (کلاسیک‌ها: تیپور، فایون، وبر) نقل کردند: این سازمان‌ها را بدون انسان می‌دیدند و ساختارها را بیشتر مورد توجه داشتند و رویکرد پوزیتیویستی هم همین‌طور. وبر نظم‌گراست،

فرهنگ و مدیریت

مجتبی امیری

دانشیار مدیریت دانشگاه تهران

سازمانها در دنیای امروز نقشی انکارناپذیر در زندگی انسان ایفا می‌کنند. برخی عصر حاضر را عصر سازمانها به شمار آورده‌اند و بر این باورند که امروز سازمانها بر جهان حکومت می‌کنند نه دولت‌ها و با وجود آنکه دولت‌ها به دنبال تثبیت وضعیت موجودند ولی سازمانها وضعیت را تغییر داده و می‌دهند. در سازمانها نیز مدیران نقش اول را به عهده دارند. مدیریت علمی است که بیش از یک قرن از پیدایش آن می‌گذرد و با توجه به ضرورت حرکت سازمانها و جوامع امروز به سوی توسعه و پیشرفت مدیریت توسعه نیز اهمیتی روزافزون یافته است.

با توجه به نقش مهم و زیرساختی فرهنگ، موضوع فرهنگ نیز بیش از چهل سال است که در عرصه مدیریت مطرح شده و اذهان را به خود مشغول ساخته است. امروزه صاحب‌نظران مدیریت، تمامی تغییر و تحولات سازمانی را در بستر فرهنگ تحقق یافته و امکان‌پذیر دانسته و تعبیر و تفسیر می‌کنند. فرهنگ با تمامی تعاریفی که از آن شده است در مدیریت یک ویژگی انکارناپذیر دارد؛ تغییرات از فرهنگها سرچشمه می‌گیرد و به آنها برمی‌گردد؛ به دیگر سخن، مدیران به دنبال ایجاد تغییرند و فرهنگ مهمترین ابزار و بستر برای تحقق بخشیدن به آن است. در تئوری سازمان، فرهنگ سازمانی معمولاً اشاره به شیوه زندگی در یک سازمان دارد و برای آن تعاریف مختلفی ارائه شده است. فرهنگ‌شناسانی که فرهنگ را از منظر مدیریت و سازمان مورد بررسی قرار داده‌اند با توجه به مؤلفه‌های فرهنگی سازمانها آمادگی آنها را برای تغییرات برنامه‌ریزی شده مورد بررسی قرار داده و تلاش کرده‌اند زمینه‌های انطباق با شرایط پیش‌برنده یا همراهمسازی محیط با خود را فراهم آورند.

با توجه به تعاملات فرهنگی بیش‌ازپیش، پیچیدگی‌های محیطی و شرایط عدم اطمینان، نظام‌های مدیریتی نیز توجه به توسعه قابلیت‌های انسانی و افزایش ظرفیت‌های نهادی را در دستور کار خود قرار داده و از این منظر فرهنگ و تعاملات فرهنگی نیز اهمیتی روزافزون یافته است و اهمیت فرهنگ از این منظر قابل تأمل است که دیدگاه‌های اثبات‌گرایانه و عینیت‌گرا جای خود را به دیدگاه‌های تفسیری و پدیدارشناسانه داده است و دیگر استعاره ماشین نشان‌دهنده این پدیده چندوجهی و پیچیدگی‌های آن نیست و استعاره‌های فرهنگ و مانند آن در کانون توجه قرار گرفته و زوایای آشکار و پنهان سازمان را نشان می‌دهد.

بیشتر باشد، انسجام سازمان بیشتر می‌شود و سازمان دارای فرهنگ قوی‌تری خواهد بود برای اینکه بتواند به اهدافش برسد. در دیدگاه‌های کلاسیک اصطلاح ماشین را برای بوروکراسی بکار می‌بردند، امروزه استعاره‌ی فرهنگ را بکار می‌برند. و اینکه ما در دنیای جدید به دلیل توجهات بیشتر به انسان و توسعه‌ی انسانی به‌عنوان محور توسعه توجه شده ناخواسته توجه ما به فرهنگ جلب شده است. ما به جای کنترل‌های بیرونی باید سعی کنیم افراد خود منظم خود انگیزه داشته باشیم. یک توسعه‌ی خود تدریجی، توسعه ای که خود مدیریتی داشته باشند ولی مطالعات نشان داده است که در مدیریت اصولی داریم که کلاسیک-ها پایه‌گذاری کردند که هنوز هم پابرجاست و آن اینست که اعتماد خوبست ولی کنترل بهتر. این اصل پایه‌ای مدیریتی است. هم چنین در مدیریت داریم که همه‌ی کارها قابل انجام است. هر کار هرچه دشوارتر برنامه‌ریزی دقیق‌تر. یکی از این برنامه‌ریزی‌ها برنامه‌ریزی فرهنگی است به این معنا که انسجام ایجاد کنیم و با انسجام می‌توانیم سازگاری داشته باشیم با محیط خارج. اگر در درون، ما توانیم دارای فرهنگ قوی در یک سازمان باشیم، نمی‌توانیم با محیط پیش‌برنده خودمان را انطباق دهیم و محیط بازدارنده را هم تغییر بدهیم، محیط بازدارنده هم در ادبیات مدیریت باید با رویکرد manipulation دستکاری کرد. سازمان به تعبیر جرج هومانز امتداد من ماست که تبدیل به ما شده است. مهم‌ترین استراتژی که به ذهن انسان رسید برای اینکه اهداف اجتماعی را محقق کند این بود که من اش را تبدیل به ما کند. وقتی این من تبدیل به ما شد نیازمند انسجام و هماهنگی و تقسیم کار و ... است، هرچقدر تقسیم کار بیشتر شود انسجام ضرورت بیشتری پیدا می‌کند. ما وقتی diffraction می‌کنیم باید افراد تقسیم کار را بپذیرند. و نقشی را که در سازمان به عهده‌ی آنها گذاشته می‌شود را بپذیرند. و باید آن را به نحو احسن انجام دهند. و کسی هم باید بتواند این نقش‌های مختلف را در جهت اهداف سازمانی محقق کند. بنابراین در مدیریت این بحث که فرهنگ را نمی‌توان مدیریت کرد، نباید مدیریت کرد، سیاست فرهنگی معنی ندارد، اینها در ادبیات مدیریت جایی ندارند، چون در همه‌ی حالات اگر شما هر چه چیز را هم تفویض کنید به دیگران، باز هم مدیر مسئولیت را نمی‌تواند تفویض کند. می‌تواند اختیاراتش را به دیگران بدهد اما مسئولیت قابل تفویض نیست و باید پاسخگو باشد. در دنیا مؤلفه‌هایی پدید آمده که به اعتبار این مؤلفه‌ها فرهنگ اهمیتی بیش از پیش پیدا کرده و نه با رویکردهای سلطه‌ای گذشته می‌شود و نه با رویکردهای پست مدرن. سازمان‌ها همیشه بر اساس نظم شکل گرفته‌اند و بعد وقتی این نظم تصویب شد با یک بحران مواجه شدند و نتوانستند با فائق آمدن بر این بحران، آن را طی کنند و به نظمی جدید دست یابند و از دل آن نظم هم یک بحران جدید درست شده، بحران امروز نظریه‌ی مدیریت موج انفجار اطلاعات است که باید بر آن فائق آمد.

دکتر راغفور:

ما رابطه‌ی بین فرهنگ، قدرت و نابرابری در دوران معاصر را بررسی می‌کنیم. آنچه که رابطه‌ی فرهنگ و توسعه را بررسی می‌کند عملکرد متفاوت کشورها در دنیاست. نقش فرهنگ در عقب‌ماندگی و یا

بر همین اساس بوروکراسی و سلسله‌مراتبی را معتقد بود. باید توجه کرد که اینها فقط توصیف‌اند، اینها را فقط توصیف کرده‌اند و گفته‌اند سازمان‌ها اینگونه کارآمدترند نه اینکه تجویز کرده باشند. اما از ۱۹۶۰ به بعد، ابتدا توجه صاحب‌نظران به فضای سازمان معطوف شد و بعد با عنوان فرهنگ، دیدگاه‌های اولیه‌ی مدیریت فرهنگ را ارائه نمودند. و فرهنگ را به‌عنوان ابزار تغییر برای مدیریت تعریف نمودند. چون سازمان‌ها به دنبال تغییرند، تغییری هم که باید مطرح می‌شد باید تغییر برنامه‌ریزی شده می‌بود. تغییر برای دستیابی به اهداف متعین است. برای همین مدیریتی‌ها فرهنگ جامعه و سازمان را اینطور نشان می‌دهند: اگر یک مدیر در یک سازمان بین اهداف اجتماعی و اهداف سازمانی مخیر باشد باید اهداف سازمانی را ترجیح دهد. چون جامعه متولی خودش را دارد. بر اساس تقسیم کاری که صورت گرفته و باید اهداف سازمان را محقق کند. در مدیریت، به این دلیل که مدیر به دنبال تغییر برنامه‌ریزی شده است و بایستی اهداف را محقق کند، نگاهش به فرهنگ به عنوان یک ابزار است و بعد دیدگاه‌های فرامردن به اصطلاح دیدگاه‌های نمادی- تفسیری آمدند و برای فرهنگ نقشی بسترساز از منظر معنایی و تفسیری قائل شدند و گفتند مدیر در این بستر فعالیت می‌کند و فرهنگ فقط ابزار نیست بلکه انسان‌ها و معنایی که به افالشان می‌دهند مهم‌اند و مدیر بایستی با توجه به این بستر اهدافش را محقق کند اما در اصل این است که ماهیتا چیزی تغییر نکرده است.

امروزه معتقدیم هیچ تحولی تحقق نمی‌یابد، هیچ برنامه‌ی تحولی محقق نمی‌شود مگر اینکه بستر و فرهنگ آن فراهم شود. اگر فراهم نیست مدیر باید آن را بوجود آورد. در گذشته علی سبیل الاستعلا عمل می‌کردند، اما امروزه باید به یک تفاهم حداقلی برسند یکی از صاحب‌نظران مدیریت در گذشته برنامه‌ریزی را جوهر مدیریت می‌دانست. در گذشته برنامه‌ریزی اقدام ذهنی پیش از اقدام فیزیکی بود. اقدام فیزیکی را کارگران انجام می‌دادند و مدیران باید اقدام ذهنی را انجام می‌دادند. آنها تعیین تکلیف می‌کردند و کارگر هم باید انجام می‌داد. اما امروزه این معنای برنامه‌ریزی عوض شده است. برنامه‌ریزی یعنی تفاهم جمعی، یعنی ایجاد ادبیات مشترک اگر این نباشد ما نمی‌توانیم اهداف را محقق کنیم. دیدگاه سومی که در مدیریت مطرح است نسبت به فرهنگ، دیدگاه پست مدرن هاست که نگاهشان ضد سازمانی است. یعنی بحث چندپارگی در ارتباط با فرهنگ مطرح می‌کنند و این که در فرهنگ ما نمی‌توانیم دنبال توزیع قدرت و ... باشیم که شعارش زیاد است اما در عمل وجهی وجود دارد که محقق نمی‌شود. نکته‌ای را که دکتر علی صادقی اشاره نمودند چون برای فرهنگ کارکردهایی قائل‌اند. مهم‌ترینش در سازمان انسجام‌بخشی است چون اصل ساختار چیزی جز انسجام‌بخشی نیست. هرچقدر شما تقسیم کار کنید که زودتر بتوانید به هدف برسید ضرورت انجام هم اهمیت بیش‌تر پیدا می‌کند. و بر این اساس در ادبیات مدیریت، فرهنگ‌های قوی و ضعیف و متوسط داریم. فرهنگ‌های قوی فرهنگ‌هایی هستند که انسجام بیشتری دارند یعنی کارکنان در فلسفه‌ی وجودی سازمان تفاهم حداکثری دارند نسبت به ارزش‌های سازمان، نسبت به انتظاراتی که مدیر از آنها دارد، انتظاراتی که آنها از مدیر دارند، هرچقدر تعهد افراد و ارزش‌های سازمانی بیشتر شود و تعداد افراد



توسعه یافتگی کشورها چیست؟ در سال ۱۹۶۶ رشد ناخالص سرانه‌ی ایران هست ۲۶۵ دلار و برای کره جنوبی ۱۷۰ دلار، اما امروز این تفاوت نسبت عکس یافته و با تفاوتی چندین برابری! نقش فرهنگ در توضیح این عقب‌ماندگی چیست؟ ۴ فرضیه اصلی برای علل عقب‌ماندگی کشورها مطرح می‌شود: ۱. نقش فرهنگ ۲. نقش جغرافیا ۳. نقش بخت ۴. نقش نهادها. در بررسی کشورها مهم‌ترین علت نقش نهادها شناخته شده است که خود نهادها به دو بخش قابل تقسیم‌اند: نهادهای رسمی و غیر رسمی، که نهادهای غیر رسمی عمدتاً شامل فرهنگ، ارزشها و هنجارها در جامعه هستند. کارکرد نهادها، کنترل رفتارها و تاثیر آنها روی انگیزه‌های افراد و کاهش نا اطمینانی‌ها در جامعه هست. ما فرهنگ را از منظر ریموند ویلیامز می‌بینیم که تاثیر بسزایی روی استیوارت هال و مکتب بریتیش اسکول داشته است. ویلیامز فرهنگ را به همه ابعاد زندگی و به همه پدیده‌های زندگی تسری می‌دهد. و بعد از او استیوارت هال فرهنگ را در تمامی اعمالی که حاوی ارزش و معنا برای ما هستند دخیل می‌داند و به نوعی آن را نظام معنا سازی می‌داند.

همه اقداماتی که توسط همه‌ی افراد صورت می‌گیرد به صورت معناداری تعبیر می‌شوند. حضور فرهنگ در این معناها متجلی است. هم چنین چرخه‌ای به نام چرخه‌ی فرهنگ تعریف می‌کنند که چند عنصر دارد که در ارتباط متقابل با یکدیگرند: هویت، بازنمایی، نظام تنظیم مقررات و نظم‌بخشی، تولید و مصرف. سوال بعدی اینست که ما در اینجا قدرت را چه می‌بینیم؟ قدرت دو گونه تعریف می‌شود: ۱. نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی که تاثیر این تصمیمات همه‌ی جامعه را دربرمی‌گیرد. ۲. تعریف فوکویی: نه تنها گروه حاکم بلکه افراد تحت حاکمیت را نیز شامل می‌شود یعنی خود مردم نیز بخشی از نظام قدرتند، که در این تعبیر دلیل حکومت حاکمان اینست که افرادی هستند که به احکام حاکمان تن می‌دهند. در رابطه‌ی بین فرهنگ و قدرت کدام یک بر دیگری اثر تعیین‌کننده‌ی دارد؟ حائز اهمیت است. هال می‌گوید: همه چیز متاثر از فرهنگ است. اما مشخص است که قدرت و سیاست نیز تاثیر مهمی در شکل‌گیری فرهنگ دارند. به‌هرحال، رابطه‌ای مستمر میان قدرت و فرهنگ وجود دارد. فرهنگ رابطه‌ای نظام معنا سازی با منافع ساخت قدرت دارد و این رابطه همواره رابطه‌ای پویاست. باز ما این مفاهیم را در کنار مفهوم دیگری به نام نابرابری مطالعه می‌کنیم. علت اهمیت آن نیز تاثیر قابل توجه نابرابری به روی پدیده‌های اقتصادی اجتماعست. منشا تمام مصیبت‌های جامعه بشری همین نابرابری‌ها و اشکال مختلف آن است. ما اینها را در دوره‌ی پهلوی بررسی کردیم و نتایج بدست آمده بدین شرح‌اند: علیرغم دستاوردهای مادی بخصوص در دوره‌ی پهلوی اول، یکی از علل انقلاب (واکنشی به

شکست سیاست‌های توسعه‌ای نظام پهلوی) وارداتی بودن الگوهای توسعه‌ای و تلاش برای تغییر فرهنگی و مقاومت‌هایی است که در ارتباط با فرهنگ شکل گرفت. تعارضهای فرهنگی منشا تعارضهای اجتماعی و تحلیل ظرفیت‌های بالقوه یک جامعه برای بالفعل شدن هست که هزینه‌های بسیار سنگینی را برای شکوفا شدن ظرفیت‌های یک جامعه دارد. یکی از علل ناتوانی کشورهای در حال توسعه در تبدیل فرصتهای بالقوه به بالفعل همین تعارضات و نابرابریهاست که تجلیات اینها را ما در سه قلمرو درآمد و ثروت، دستیابی به قدرت و توزیع مناسب، نابرابری‌های منزلتی که عمدتاً ریشه‌های فرهنگی دارد، می‌بینیم. و ما این را در دوران پهلوی اول و دوم، در شش دوره زمانی که مبدا هریک از اینها یکی از تحولات سیاسی یا اقتصادی مهم در کشور بوده است، بررسی نموده‌ایم.

دکتر حمید عبدالهیان ۷:

یکی از ضرورت‌های مطالعات ما اینست که در مورد تولید دانش و فهم جامعه معاصر باید در نگاه خودمان بازنگری کنیم. دوره‌ی تولید دانش به سبک مدرنیستی به سر رسیده است و یکی از جوامعی که هنوز درگیر این مسئله است ایران است. یکی از نشانه‌های آن نیز برای مثال در کشور ما اینست که در سال ۲۰۰۰ ما فقط ۲۵۰۰۰۰ عضو اینترنت داشتیم اما الان در حدود ۴۶ میلیون، و تا سال گذشته ما حدود ۱۷۲۰۰۰۰۰ عضو فیسبوک داشتیم. ایران از نظر ضریب نفوذ اینترنت ۱۳ امین کشور جهان است. و ۵۴ درصد یوزرهای اینترنت در خاورمیانه را ایرانیان تشکیل می‌دهند. پس ما باید به این مسئله توجه جدی کنیم و باید یک گسست معرفت‌شناسانه در شیوه‌ی تولید دانش جامعه‌ی خود ایجاد کنیم، اگر توجه نکنیم در دامی خواهیم افتاد که توضیح خواهم داد. درسی در دانشگاه تهران دارم با نام قدرت فرهنگ، کتابی که در این کلاس تدریس می‌شود کتابیست از آنتونیو نگری که در سال ۲۰۰۰ چاپ شده‌است، بر اساس مدل نگری، جهان اینگونه بوده‌است: یک دوره‌ی امپریالیستی بوده است که قدرت مستقیم و سرکوبگر امپریالیسم حاکم بوده‌است. اما در حال حاضر دیگر نوع قدرت در جهان قدرت امپریالیستی نیست و شیوه‌ی اداره کردن کشورها نیز دیگر سرکوب نیست، آخرین تلاش‌ها را برای حکومت امپریالیستی جرج بوش پسر کرد که خود امریکایی‌ها او را فردی عقب‌مانده می‌دانستند، وقتی که از وی پرسیدند آزادی چیست؟ پاسخ داد آزادی خیلی خوب است!



و مورد حمله افرادی مانند نوام چامسکی قرار گرفت. حمله‌های نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۰ اینها همان رسوبات شیوه‌ی حکومت امپریالیستی دوره‌ی مدرن است، دیگر این روش‌های دوره‌ی مدرن شکست ۷. عضو هیئت علمی گروه ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران

خورده‌اند و اصلاً دیگر وجود خارجی ندارند. و به جای آن قدرت امپراتوری است. امپراتور چیست؟ ترکیب پیچیده‌ایست از تمام فرهنگ‌های جهان. و قدرت حاکم قدرت زیستی است و نه یک قدرت مستقیم امپریالیستی. و دیگر اصلاً امکانپذیر نیستند. دلیل آن نیز واضح است که برای مثال وقتی کشوری مانند ایران که اینترنت انقدر فعال است و با وجود کاربران بسیار زیاد ایرانی و هرکهای حرفه‌ای آن دیگر امکان نمی‌یابد و اکنون قدرت در دست اینهاست. قدرت امپراتوری حاکم بر خلاف قدرت امپریالیستی جای جغرافیایی خاصی در جهان ندارد. و ما اکنون در دوره‌ی گذاریم برای همین می‌بینیم برای مثال فرانسه در آفریقا، آمریکا در عراق و... مداخله‌ی نظامی می‌کند، اما همه اینها رو به افولند. الان قدرت زیستی در جهان وجود دارد که انسانها بدون آنکه خود بدانند جزئی از جریان قدرت جهانند. نیکلاس لومان مفهومی دارد با نام سیستم، که با سیستم تحت نظر پارسونز کاملاً متفاوت است. تفاوت ارگانیک و مکانیک در نظر لومان اینست که مکانیک قدرت خود اصلاح‌گریش خیلی پایین‌تر از ارگانیک است. نگری می‌گوید خود را در چنین سیستمی در نظر بگیرد که چنین قدرت خود اصلاح‌گری دارد، اما همه هم در آن در حال بازی هستند. و در تمام سیستمها یک لوپ تضعیف‌کننده وجود دارد و یک لوپ تقویت‌کننده، حال یک کشور ممکن است در لوپ تضعیف‌کننده یا تقویت‌کننده قرار بگیرد. به هر حال سیستمی اینچنینی در دنیا حاکم است که همه جزئی از مکانیک‌اند. از نظر گیدنز تعریف فرهنگ ارزشها و هنجارها و کالاهای مادی و تعریف جامعه نظام کنشهای متقابل که افرادی که دارای فرهنگ مشترکند را به هم مربوط می‌کند. حال شما شرایط جدید جهان امروز که تعداد بسیار زیادی یوزر اینترنت هستند را مقایسه کنید با زمانی که انسان‌ها با تلویزیون اجتماعی می‌شدند. بنابراین اولاً ما باید نگاه خود را به تولید دانش تغییر بدهیم و گسستی معرفت‌شناسی با دوره‌ی قبل خود ایجاد کنیم زیرا این ضرورتیست برای ما ایرانیها، زیرا اگر اینبار عقب بیفتیم دیگر نمی‌توانیم باز گردیم.

دکتر مصلح:

مطالعات فرهنگ‌پژوهی در سه مرتبه قابل تقسیم‌اند، دیدگاه‌های ۶ سخنران هم در این دسته‌ها جای می‌گیرند و می‌توانیم بگوییم سیر در کدام مراتب بیشتر بوده است؟ مرتبه‌ی اول: علوم فرهنگی، همه‌ی کسانی که به نحوی مرتبط با فرهنگ صحبت می‌کنند، مطالعه‌ی میدانی می‌کنند، با مطالعه مصادیق، تغییر و تحولات فرهنگی را رصد می‌کنند و آنها را تحلیل می‌کنند، در این مرتبه قرار می‌گیرند. اما برای مطالعه‌ی میدانی فرهنگ نیاز به نظریه داریم. این خطاب دکتر کاشی به دکتر صادقی بسیار جالب بود که مصداق این دیدگاه است، تمام تحلیلی که ایشان نمودند با رویکرد نخست بنده سازگار است، برای تحلیل فرهنگی رصد پدیده‌های فرهنگی کافی نیست، بلکه نیاز به نظریه هم داریم. یعنی در پس هر تحلیل فرهنگی نظریه‌ای هست، این مرتبه‌ی دوم است. و اما مرتبه‌ی سوم هم وجود دارد که نگاه فلسفی به فرهنگ است، یعنی نظریه‌های فرهنگی هم متکی بر فلسفه‌ی فرهنگ هستند. مثلاً صنعت فرهنگ آدرنو یک نظریه‌ی فرهنگی است ولی مبتنی بر یک نگاه فلسفی است. بنیانی دارد و اغلب کسانی که فرهنگ‌پژوهی می‌کنند در مرتبه‌ی اول سیر

اقتصاد و فرهنگ

عباس شاکری

دانشیار اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی



بررسی کردند. اگر تبیینی از فرهنگ شود که مصادیقی از آن در رشته‌های دیگر مانند اقتصاد به کار برده شود، بسیار مفید خواهد بود. ما نیز در راستای این سال، همایشی تعریف کردیم، و ما آنجا از فرهنگ کار، فرهنگ مالیات، رابطه‌ی فرهنگ و رشد و اینگونه مسائل بحث می‌کنیم. برای مثال، سولو از سال ۱۹۵۷ مدل‌هایی ریاضی را پایه‌گذاری کرد که تفاوت رشد و رفاه کشورها را توضیح دهد، و از طریق مدل‌های کمی، مانند بررسی میزان سرمایه‌ی کشورها، میزان نیروی کار آنها، تکنولوژی آنها و... خواستند این تفاوت را توضیح دهند، اما موفق نشدند. چه عاملی بوده است که برای مثال، درآمد سالانه‌ی آمریکا ده برابر هند است؟ یا از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰، درآمد سالانه‌ی آمریکا ده برابر شده است؟ مدل‌های کمی نتوانستند این مسائل و تفاوت‌ها را توضیح دهند. بعد از آن وارد مقوله‌ی نهادها شدند، وارد مقوله‌ی فرهنگ شدند. مثلاً آقای آسموقلو در این زمینه کارهای مهمی انجام دادند، ایشان در کنار کارهای کمی که انجام دادند، تفاوت‌های فرهنگی، تفاوت‌های جغرافیایی را نیز مطرح می‌کنند و اینها را نیز عوامل موثر در میزان رشد یک کشور معرفی می‌کنند. و باز در مقابل، در کتابی دیگر، مثالی از کره‌شمالی و جنوبی آورده شده است، که در میان آنان تفاوت فرهنگی نبود اما الان تفاوت رفاه وجود دارد. و یا برای مثال در مرز مکزیکی و آمریکا، فرهنگ همه یکیست، اما درآمد سالیانه یکی ۵ برابر دیگریست. اما این‌ها قطعی نیستند و موضوعات قبلی را نفی نمی‌کنند.

همه‌ی قلمروهای اجتماعی در تبیین مسائل اقتصادی دخالت دارند، و همه‌ی اقتصاددانان مهم هم به این می‌پرداختند تا اینکه در زمان مارشال، economics به عنوان دانشی مجزا مطرح و ریاضیات وارد اقتصاد شد، و همچنین روشهای کمی بر اقتصاد مسلط شد. اما در دو سه دهه اخیر، دوباره تعامل قلمروهای اجتماعی در این حوزه مطرح شد و تاثیر و تعامل اقتصاد و فرهنگ نیز دوباره موضوعیت یافته است. دوگونه بحث ایجاد می‌شود: ۱. اقتصاد و فرهنگ که در آن روشهای کمی هم وجود داشت، در آن کالاهای فرهنگی مانند کالاهای دیگر تعریف می‌شدند، سازوکارهای فنی - نظری عرضه‌های فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گرفتند، تقاضای آن بررسی می‌شد و... و همه‌ی روش‌های افراطی کمی هم به این مورد می‌پردازند. منتها بحث فرهنگ و اقتصاد بحث دیگری است، در اقتصاد هر بحثی شود، با عرضه و تقاضای کل، بازارهای مختلف و... سروکار دارد، که ظاهر آن قیمت و مقدار است اما عوامل تاثیرگذار نهانی وجود دارد که در پشت چهارچوب کلی هستند، که یکی از آنها فرهنگ است. فرهنگ مقوله‌ای کلی است و اما برای ما مهم است که تبیینی از فرهنگ شود که اقتصاد به عنوان مصادیقی در آن به کار برده شود. امروزه در اقتصاد به طرز تلقی‌ها، رویه‌ها، عادات، ارزش‌ها، نگرش‌ها و... به عنوان عوامل تاثیرگذار در اقتصاد پرداخته می‌شود. فرهنگ کار، فرهنگ مالیات، دانش‌اندوزی، نوآوری و... معتقدیم که روی اینها فرهنگ موثر است. بحث اقتصاد و فرهنگ، بحثی است که در جهان به آن پرداخته می‌شود، در ایران هم، بخصوص در بحث اقتصاد و توسعه مورد مطالعه است. خوبست که چهارچوبی برای فرهنگ مشخص شود: مفاهیم و تعاریف بیان شوند و در این چهارچوب، تاثیر مصادیق آن که مرتبط با اقتصاد، علوم سیاسی، علوم اجتماعی و... است،

می‌کنند و به مرتبه‌ی نظریه‌ی فرهنگی هم نزدیک می‌شوند اما اغلب وارد حوزه‌ی فلسفه‌ی فرهنگ یا نگاه فلسفی به فرهنگ نمی‌شوند. من در مقالاتی که دوستان ارائه نمودند، توجهی نمودم، از همه بیشتر دکتر کاشی از نظریه‌ی فرهنگ هم فراتر رفته بودند و به نگاه فلسفی به فرهنگ نزدیک شدند. چه نیازی به نگاه فلسفی به فرهنگ هست؟ اگر ما این پرسش را به تحقیقات خود بیفزاییم، یعنی یک فرهنگ‌پژوه ضمن چشم‌اندازی که فیلسوف برای بحث در مورد فرهنگ فراهم می‌کند، نزدیک شود، چه آثاری دارد؟ ما یک سنت فلسفی داریم که از افلاطون آغاز می‌شود و به یک معنا فرهنگ مدرن و پست‌مدرن هم مبتنی بر همین سنت‌اند. اساساً فرهنگ مدرن، علوم مدرن و هرچه هست به یک معنا به یونان باز می‌گردد. در تفکر فلسفی ما پرسش از چیستی و هستی می‌کنیم، این مهم‌ترین سنتی است که با افلاطون آغاز شده است. در باب فرهنگ هر کدام از دوستان وجهی را توضیح دادند. مثلاً نسبت فرهنگ با قدرت، مدیریت و فرهنگ و... اما یک گونه پرسش خاص از فرهنگ می‌توان مطرح کرد که در علوم انسانی نیست، و در فلسفه است. آن پرسش از موجودیت فرهنگ است. یعنی به تعبیر دیگر، نومی است که فنومن‌های مختلف دارد. هرکس یک فنومن را بررسی می‌کند. اما نومی هم وجود دارد. ما در تفکر فلسفی در باب فرهنگ می‌کوشیم از این موجودیت که فرهنگ است، بپرسیم. این پرسش بسیار دشوار است. اما پژوهشگر فرهنگ نیاز دارد به این پرسش، اگر به این حوزه نزدیک نشود ناخودآگاه در لایه‌های بالاتر سیر می‌کند. مهم‌ترین سنت فلسفی که با عنوان فلسفه‌ی فرهنگ بوجود آمده، آغازش با تقابل طبیعت و فرهنگ بوده است، انسان موجودی طبیعی و فرهنگی است. اگر بخواهیم به تصویری از فرهنگ به معنای فلسفی برسیم، ناچاریم ابتدا بکوشیم به تصور عدم فرهنگ برسیم. این دشوارترین کارهاست. از نگاه روسویی، هردری، ویکویی و... تصور فرهنگ به معنای فلسفی با تصور انسان طبیعی ممکن است. این حتی در حد تخیل است. اما ما نیاز داریم که ابتدا تصور عدم فرهنگ کنیم. حالا با این مینا که خود سنت مفصلی است که نزدیک دو قرن سابقه دارد. فلسفه‌ی فرهنگ یک حوزه‌ی فلسفی است که اخیراً بسیار مورد توجه قرار گرفته است مهم‌ترین وجه تمایزش با حوزه‌های دیگر فلسفی اینست که می‌گوید فلسفه‌ی فرهنگ محل تالیف و تلفیق و همراه شدن اندیشه‌های انتزاعی فلسفی با پدیدارهای انضمامی است. اصلاً یکی از تعاریف فلسفه‌ی فرهنگ اینست که فلسفه‌ی فرهنگ فلسفه‌ی علوم انسانی به معنای عام است. عام شامل ادبیات، الهیات و هنر هم می‌شود. این عنوان تعبیر «کایست» است، که در زبان آلمانی به یک معنا مقابل طبیعت است و می‌شود علوم انسانی را به علوم فرهنگی تعبیر کرد. نتیجه این می‌شود که فیلسوف فرهنگ می‌کوشد از علوم انسانی مختلف فنومن‌های فرهنگ را دریافت کند. اکنون فرهنگ به چه سمتی می‌رود؟ اهمیت سخنان دوستان برای یک فیلسوف به اینست که او دارد با گوش دادن به گزارش کسانی که فنومن‌های فرهنگ را مطالعه می‌کنند، می‌کوشد دریابد که فرهنگ به چه سمتی می‌رود؟ از یک سو فیلسوف فرهنگ اتکا می‌کند بر آن نظریات کلان فلسفی برای فرهنگ و از سوی دیگر دستش به طرف دستاوردهای علوم انسانی مختلف دراز است و می‌خواهد که بین

فرهنگ عامه پسند و آینده فرهنگ جوانان

محمود شهبابی

استادیار جامعه‌شناسی و مطالعات
فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی



امروزه رسانه‌های
ارتباط جمعی نقش
مهمی در پست
مدرنیته کردن
فرهنگ جوانان

ایفا می‌کنند. فرهنگ جوانان امروزه با ویژگی‌هایی همچون کم‌رنگ شدن تمایز بین فرهنگ والا و پست، گرمی داشت مصرف‌گرایی، رواج کولاژ (ترکیب عناصر فرهنگی مختلف)، و تلفیق سبک‌های مختلف بدون ایجاد انسجام بین آنها عجین شده است. پیوند فضایی جوانان و فرهنگ‌های مختلف آنان تضعیف شده است، فاصله‌ها از بین رفته است و همبستگی بین جوانان خصلتی مجازی (مثلاً از طریق چت‌های اینترنتی) یافته است. هویت‌های سنتی و نقش‌های جنسیتی جوانان در حال سیال شدن هستند. به نظر می‌رسد فرهنگ جوانان امروز را دیگر نمی‌توان در چارچوب تنش بین سنت و مدرنیته تحلیل کرد بلکه آن را باید محصول امواج فرهنگی پسامدرن دانست و از شکل‌گیری سبک‌های زندگی جهان وطن سخن گفت. شواهد موجود حاکی از این است که بخشی از جوانان ایرانی نیز در حال تجربه چنین لحظات پسامدرنی هستند.

این دو جمع کند. حالا با این مبنا اگر بخواهیم در باب آینده‌ی فرهنگ سخن بگوییم، پیشنهادهایی در آن حوزه دارم: ۱. یکی از مهمترین خصوصیات فرهنگ با نگاه فلسفی مسئله‌ی انباشته شدن فرهنگ است. ریشه‌ی این بحث هم در فلسفه‌ی تاریخ است. (در فلسفه‌ی فرهنگ دو حوزه‌ی داریم که خویشتی بسیار نزدیکی با فلسفه‌ی فرهنگ دارند: انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه‌ی تاریخ. یعنی برای هرگونه تفکر فلسفی در باب فرهنگ باید توجه به این دو حوزه کنیم.) تاریخ اساساً عرصه‌ی تطور فرهنگ است و فرهنگ دائم در حال انباشته شدن است. این مسئله‌ی انباشته شدن یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفه‌ی فرهنگ است، انسان معاصر بیش از همیشه در طول تاریخ باید بداند. یعنی فرهنگ همواره دارد فریه‌تر می‌شود. بحث راجع به انباشته شدن و فریه شدن فرهنگ بحثی است که فقط در حوزه‌های فلسفه‌ی فرهنگ شکل می‌گیرد. مسئله‌ی دیگر تکنیک است. ما یک معنای تکنیک به عنوان ابزار داریم و یک معنای فلسفی از تکنیک داریم که مهمترین کسی که در این باب بحث کرده، هایدگر است. مهمترین مسئله‌ی فلسفه‌ی معاصر تکنیک است. حال چه تکنیک رسانه، چه عالم مجازی، چه در صنایع و در هر جای دیگر. انسان معاصر بیش از همه محصور در تکنیک است. سرنوشتش وابسته به تکنیک است. مواردی که بعضی از دوستان اشاره کردند، نشانگر تاکید بر این نکته است. این که آینده‌ی تکنیک چه هست؟ یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه‌ی فلسفه‌ی فرهنگ است. یکی از مسائلی که در این حوزه جای می‌گیرد و فکر می‌کنم هر فرهنگ‌پژوهی به آن نیاز دارد، آینده‌ی فرهنگ‌هاست. بحث‌های دوستان در این قالب معنای دیگری می‌یابد. ما فرهنگی داریم به نام فرهنگ مدرن و حالا به معنایی پست‌مدرن، این حاصل بسط یک تاریخ است همه‌ی فرهنگ‌ها در ۲۰۰ سال اخیر در این مسیر قرار گرفته‌اند. آیا آینده‌ی فرهنگ‌های دیگر هم آینده‌ی فرهنگ مدرن است یا خیر؟ بحث بسیار مهم فلسفی است و به نظر می‌رسد که آینده‌ی همه‌ی فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ ایرانی از مسیر فرهنگ مدرن می‌گذرد و اصلاً دیگر تفکیک ممکن نیست. در حوزه‌ی بحث فلسفی، فلسفه راجع به آینده یکی از مهمترین مسائل بحث ذاتیات است که دکتر کاشی به این مطلب اشاره کردند، تمام فرهنگ‌ها با اعتقاد به حقیقتی که در اسطوره‌ها، ادیان و اعتقاداتشان ظاهر شده اعتقاد به ثابتاتی داشته‌اند. فکر معاصر، فلسفه‌ی معاصر به شدت ضد ثابتات است. اعتقاد به ذات، طبیعت، حقیقت به شدت مورد تردید است. این مسئله باز مسئله‌ی فلسفی در حوزه‌ی فلسفه‌ی فرهنگ. مسئله‌ی دیگر ما هم در حوزه‌ی طبیعت و هم‌اندیشی و هم ارزش‌ها با عالمی روبرو هستیم که همه‌ی این‌ها مورد تردید قرار گرفته‌اند. یعنی آن پایه‌های هویت، پایه‌های حقیقت، و آن اعتقادات ثابت تقریباً در عالم معاصر خبری نیست. پرسش مهم فلسفی آینده‌ی این وضع است. آیا انسان در آینده بدون اعتقاد به ثابتات و ذاتیات می‌تواند ادامه دهد؟ یا اینکه ما در آستانه‌ی فروپاشی هستیم؟ مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی میراث نیچه است، مسئله‌ی نیهیلیسم که فکر می‌کنم مسئله‌ی تمام فرهنگ‌هاست. در حوزه‌ی فلسفه‌ی فرهنگ می‌توانیم چشم‌اندازی برای این بحث عرضه کنیم اینکه به نظر می‌رسد برای سایر فرهنگ‌ها پژوهان مفید است. و مسئله‌ی آخر، مسئله‌ی میان‌فرهنگی است. تمام آن

چیزی که ما در چنین جلسه‌ای بحث می‌کنیم از منظر فرهنگ ماست. در حالی که ما درعالمی زندگی می‌کنیم که هر فرهنگی با تاریخی و با تجاربی گونه‌ی دیگری می‌بیند، آینده‌ی این مناسبات چیست؟

در بخش دوم نشست نیز، ابتدا هریک از هفت سخنران ۴ دقیقه در مورد مباحث دیگران ارائه نظر نمودند و سپس بحث و گفت‌وگو میان حضار، در مورد سخنرانیها و دیدگاه‌ها شکل گرفت، و دکتر کاشانی، دکتر خلیجی، دکتر علیرضا صادقی، دکتر زمانی، دکتر منوچهری و دکتر حسن‌زاده نیز به بیان نظرات خود پرداختند.

دکتر پاینده:

پرسشی از دکتر مصلح دارم که این نکته را باز کنند. شما به آدورنو اشاره کردید و هورکهایمر و مفهوم صنعت فرهنگ‌سازی و گفتید که نظریه‌ی فرهنگی باید لزوماً مبتنی بر فلسفه‌ی فرهنگ باشد. می‌خواهم بپرسم که شما چه فرقی بین نظریه‌ی فرهنگ و انبوه نظریات دیگر در علوم انسانی می‌بینید؟ چرا این به نوعی مبتنی بر فلسفه‌ی فرهنگ است و بقیه نیست؟

دکتر مصلح:

من آن را به‌عنوان یک مثال عرض کردم. یعنی نظریه‌ی فرهنگی برخاسته از یک نگاه فلسفی به فرهنگ است. مثلاً ما برای آدورنو به شیوه‌ی فلسفی بحث کنیم، ریشه‌های فلسفی هگل، مارکسی و فرویدی و نحوه‌ی شکل‌گیری نظریه‌ی او و اصلاً فهم او از فرهنگ را بحث می‌کنیم و اصلاً فهم او از انسان چیست؟ از فرهنگ چیست؟ این بحث فلسفی است، یکی از نتایج این بحث اینست که فرهنگ معاصر به صنعت تبدیل شده است. یعنی نگاه او به عقل یک ریشه‌ی فلسفی بحث است. نظریه‌ی صنعت فرهنگ در واقع نتیجه‌ی یک مبنای فلسفی است.

دکتر پاینده:

کدام نظریه هست که اینگونه نباشد؟ شما رویکرد آدورنو را مثال زدید، من از فروید مثال می‌آورم؛ مگر فروید یک نگاه پسادکارتی به انسان ندارد؟ اگر دقت کنید حقیقتاً هست چون او سوژه‌ی دکارتی (همان من می‌اندیشم، پس هستم) را یا «اید» می‌بیند یا «آگو» و یا «سوپر آگو». پس اصلاً تعریف جدیدی از انسان بدست می‌دهد. انسان را مقهور نه نیروهای بیرونی بلکه نیروهای درونی می‌بیند. یا برای مثال، در مطالعات فمینیسم هم معطوف به همین است. آن هم تعریفی بدست می‌دهد مبتنی بر همان طبیعت و فرهنگ که اشاره نمودید و آقای دکتر راغفر (در اشاره به ریموند ویلیامز) تعریف ویلیامز هم از همین نقطه آغاز می‌شود که اصلاً فرهنگ نقطه‌ی مقابل فرهنگ است.



آنجا که انسان از رفتار طبیعی به مفهوم پیشینی و مقاومت در خودش و ذاتیاتش فاصله می‌گیرد و قانونمند می‌شود به فرهنگ دارد نزدیک می‌شود. به عبارتی عین همین دیدگاه در مطالعات فمینیستی هم هست که در آنجا هم با ذات آنها مخالفند و می‌گویند جنس یک برساخته‌ی فرهنگی است یعنی زن‌بودگی یا مرد‌بودگی بر اساس فرهنگ شکل می‌گیرد. من از این مثالها می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که فرمایش شما در عین اینکه صحیح است، تقریباً برای همه‌ی نظریات متاخر می‌تواند مصداق داشته باشد.

دکتر مصلح:

منظور من هم همین بود. یعنی نظریات فرهنگی بالفرض کتاب دکتر بشیریه (نظریات فرهنگی معاصر) نظریه است. ولی در بنیان این‌ها یک نگاه فلسفی است. و آن موردی هم که در مورد فروید گفتید کاملاً درست است. فروید تا زمانی که به-عنوان یک روانکاو در مورد چیزهای خاص بحث می‌کند، یک روانکاو است اما زمانی که وارد تفسیر و تحلیل انسان می‌شود به فیلسوف نزدیک می‌شود. به همین خاطر الان در باب‌های جدید «فروید به‌مثابه‌ی فیلسوف» یک عنوان شناخته شده است. نظر من هم همین بود که متفکر تا زمانی که دارد موارد خاص را رصد می‌کند ما نامش را می‌گذاریم علوم فرهنگی در حوزه‌ی فرهنگ. اگر به نظریه توجه داریم به مرتبه‌ی نظریه می‌رود. اما لایه‌ی دیگری هم هست که ما نامش را می‌گذاریم فلسفه‌ی فرهنگ. نمونه‌هایی که عرض کردم در قسمت سوم سخنم، اینها به نظرم بحثهای فلسفی است که البته نزدیک می‌شود به نظریه. یعنی سیر میان نظریه و فلسفه‌ی فرهنگ است.

دکتر پاینده:

کاملاً موافقم. با آن دیدگاه که فروید فیلسوف بوده است، حداقل آن زمان که کتاب «موسی و یکتاپرستی» و کتاب «تمدن و ناخردسندی‌هایش» را می‌نگاشت، که این کتاب آخر آنقدر مهم است که ۴ ترجمه به فارسی دارد. یعنی مترجم آخر به چه دلیل فکر کرده است که ترجمه‌های قبلی کفایت نمی‌کند؟ چون اتفاقاً یک کتاب فلسفی است.

دکتر علی صادقی:

دو نفر از اساتید لطف نمودند و اظهار نظر نمودند در مورد عرایض بنده. این که من لازم دیدم مقداری مطلب را باز کنم. یکی اینکه دکتر کاشی فرمودند که فرهنگ در دوره‌ی مدرنیته، شکستن و بازسازی یک امر عادی است و همیشه فرهنگ‌ها شکسته می‌شوند و بازسازی می‌شوند و در دوران مدرنیته همه چیز ذوب می‌شود اما بازسازی می‌شود، این را من کاملاً قبول دارم. در دوران مدرنیته این گونه هست و در اروپا، آمریکا و بسیاری کشورهای دیگر دنیا این اتفاق دارد می‌افتد. مثلاً جامعه‌ی آمریکا را در نظر بگیرید، تحولاتی که در طی ۴۰-۵۰ سال گذشته رخ داده است، سیاه‌پوستان حق رای نداشتند اما شکسته می‌شود و بازسازی می‌شود به‌گونه‌ای که اکنون یک سیاه‌پوست رئیس جمهور می‌شود. اما مسئله‌ی فرهنگ شکسته به نظر بنده در قسمت‌های عمده‌ای از خاورمیانه و آفریقا است که بازسازی صورت نمی‌گیرد. دقیقاً جایی که بازسازی به اشکال برمی‌خورد. یعنی فرهنگ‌ها

شکسته می‌شوند، سنت‌ها شکسته می‌شوند اما چیز جدیدی جای آن را نمی‌گیرد. چیزی که بتواند همه‌ی ملت را دوباره دور خودش جمع کند، تبدیل می‌شود به قبیله‌گرایی، قوم‌گرایی. دقیقاً زمانی است که بازسازی صورت نگرفته است. و فقط ما شکستن‌ها را داریم و نه بازسازی‌ها را در سطح ملی و به‌همین دلیل پناه می‌برند به یک نوع قبیله‌گرایی که در آفریقا و خاورمیانه می‌بینیم و نتایجی که دارد. آقای دکتر عبدالهیان هم در مورد نگرانی فرمودند و تئوری امپراتور که نظرشان بسیار محترم است. و نظریه‌ی نگرانی هم نظریه‌ی بسیار مهمی است در سالهای اخیر. اما کتاب نگرانی برای ۱۰-۱۲ سال پیش است و حوادث ۷-۸ سال اخیر، وقایع به اصطلاح بعد از بهار عربی این استدلالها را زیر سوال می‌برد. یعنی باز برمی‌گردیم به همان که ساختارها شکسته می‌شوند اما بازسازی نمی‌شوند. من قبول دارم که الان قدرت خیلی پراکنده‌تر از قبل شده است و الان یک نفر می‌تواند با اینترنت یک شرکت بزرگ غربی را هک کند در حالی که این قدرت ۲۰-۳۰ سال قبل وجود نداشت. و این اتفاق مفهوم قدرت را تغییر داده است. اما آنچه که مورد بحث من است اینست که فرهنگ‌های شکسته ای در جوامعی که دستخوش تغییرند اما نتوانستند آن تغییر را به سلامت سپری کنند، دچار بحران شدند. و فرهنگ‌هایشان شکسته شده و زمینه را برای دولت‌های شکسته‌ای که دیگر نمی‌توانند انحصار خشونت را در داخل مرزهای خود داشته باشند و نهایتاً به جنگ‌های داخلی در بسیاری کشورهای خاورمیانه و آفریقا دارد کشیده می‌شود. شما فرمودید که همه‌ی فرهنگ‌ها باید از دوره‌ی مدرنیته گذر کنند و ظاهراً این سرنوشت محتوم همه است، خب من هم دقیقاً همین را می‌خواهم بگویم که سرنوشت محتوم همه‌ی ماست اما بعضی‌ها در آن گیر افتاده‌ایم و دقیقاً همینجاست که به شکست منجر شده است. ساختارهای سنتی شکسته شده‌اند اما در ایجاد یک ساختار مدرن که بتوانیم همه در آن اشتراک نظر داشته باشیم و حداقلی که باید باشد متأسفانه بوجود نیامده است.

دکتر عبدالهیان:

نکته‌ی اصلی من این بود که ما تا زمانی که آن ملاحظات نظری، پایه‌های معرفتی‌مان را تغییر ندهیم، مجبوریم همین گفتمان سنتی علم مدرنیستی را بازتولید کنیم. شما تا زمانی که این مسئله را که اصلاً فهم جهان جدید با ابزارهای سنتی دیگر امکان‌پذیر نیست، تغییر ندهید، معلوم است که باز از شکسته شدن و... سخن خواهید گفت. الان دیگر بیشتر افسوس‌گرایی ادبی است.



دکتر علی صادقی:

مثلاً در سوریه کسی با ادبیات و کلمات بازی نمی‌کند

بلکه با جان انسان‌ها بازی می‌کند.

دکتر عبدالهیان:

وقتی که امپراتوری رخ می‌دهد، اولاً شما مفهوم articulation را نباید فراموش کنید. یا ما نباید از پست‌مدرنیسم حرف بزنیم یا اینکه باید با ملزومات فهمش همراه باشیم. تاریخ دیگر خطی نیست. اینکه شما می‌فرمایید همه باید عبور کنند. اصلاً مدرنیسمی رخ نداده است. شما ادبیات نگرانی را ببینید می‌گوید مدرنیسم دروغ است. ضد انقلاب مدرنیسم است. اصلاً قرار نیست اینجا مدرنیسم برود! از همان ابتدا مسیر اشتباه بوده است. این حرف نگرانی است. آن چیزی که هم الان در دنیا دارد رخ می‌دهد در بهار عربی و... اینها پروسه نیستند، اینها پروژه‌اند یعنی قدرت‌هایی در دنیا هستند که می‌خواهند پول جمع کنند. به همین دلیل می‌روند سراغ این کشورها. کدام یک از این پروسه‌های جدی طبیعی انقلاب اجتماعی را دارند؟ شما فکر کردید مثلاً در تونس ظرفیت مردم انقدر بود؟ شما ادبیات سیاسی-دینی اینها را مطالعه کنید، اصلاً در این کشورها امیر را باید قبول داشت بعد با چنین نگرشی علیه امیر انقلاب کنند؟! اینها بیشتر شبیه شوخی است. برای مثال در مصر، مرسی با انقلاب آمد، پس چطور رفت؟ اصلاً پایان مدرنیسم سال ۱۹۷۸ بود با انقلاب ایران. تمام شد. هرچه بعد از این سال می‌بینید دنیای پست‌مدرن است. این‌هایی را هم که در کشورهای عربی می‌بینید همان پسمانده‌های دوره‌ی مدرنیته‌اند. آن دوتایی‌های دوره‌ی مدرنیته‌اند که نتوانستند خودشان را در دوره‌ی مدرن تغییر دهند. پس معلوم است که شکل آسیب‌شناختی پیدا می‌کنند، معلوم است که باید خود را به‌گونه‌ای نشان دهند. اصلاً داعش واقعا متعلق به قرن ۲۱ است؟ اصلاً کسی چنین چیزی را می‌پذیرد؟ یک عده قاتل این کارها را بکنند؟ ما مولفه‌های اولیه‌ی تولید دانش در باب جهان‌مان را بر مبنای گزاره‌های دوره‌ی مدرنیستی و علم مدرنیستی می‌گذاریم، بنابراین هر چیزی را که نمی‌توانیم با اتفاقات جدید با ابزار جدید تحلیل کنیم با همان ابزار قدیمی تحلیل می‌کنیم. بد نیست ببیندیشیم به یک گسست معرفت‌شناسانه.

دکتر کاشی:

(خطاب به دکتر عبدالهیان) شما هم دوگانه‌سازی‌هایی که می‌کنید خیلی فرقی با آن دوره‌ی مدرنیستی ندارد. یعنی آنقدر مرز قاطع بین مدرنیسم و پست‌مدرنیسم کشیدید، واقعا تفاوتی نمی‌بینم. یا اینکه بگویم داعش پس‌مانده‌های دوره‌ی مدرنیته است، ببینید این هم باز با مدل نگرانی جور در نمی‌آید. من این را نمی‌فهمم پس‌مانده یعنی چه؟ یعنی این خطی بودن خیلی از نظرات شما را برجسته می‌کند. دکتر صادقی شما چرا می‌گویید بازسازی نمی‌شود؟ چرا داعش نوعی بازسازی نیست؟ چرا القاعده نوعی بازسازی نیست؟ اینها هم بازسازی هستند. همان قدر که شکستگی‌اند، بازسازی‌اند. بنابراین اگر آمریکا مثلاً عراق را بمباران می‌کند و ۱۰۰۰۰۰ نفر هم کشته می‌شوند این خشونت و آدم‌کشی و قتل نیست! ولی مثلاً داعش قتل است، ناهنجار است! چون که مرزهای دولت-ملت در ذهن ما طبیعی است وقتی که آمریکا به عراق حمله می‌کند، هم عراق یک ملت منسجم بازسازی شده است هم آمریکا یک ملت منسجم بازسازی شده است. بعد دو واحد منسجم بازسازی شده به هم حمله کردند،



اینکه مداخله توسط آمریکا در حوزه‌ی بین‌الملل توجیه شود. ولی خود ایشان دولت آمریکا را یکی از همین دولت‌های فرومانده می‌دانند. اما حرف من چیزی فراتر از اینهاست. من فکر می‌کنم که فرهنگ‌ها خیلی ربط وثیقی با دولت‌ها ندارند. حداقل ما یک فکت در جامعه‌ی خودمان داریم که در یک دوره‌ی طولانی مدت مغول‌ها غالب بودند اما هیچ‌وقت نتوانستند فرهنگ این جامعه را تغییر دهند. اگر ما مغول‌ها را معرف یک دوره‌ی فرهنگ ایرانی در نظر بگیریم هیچ‌کس چنین چیزی را نمی‌پذیرد. و اینکه در نظر بگیریم که فروپاشی یک دولت مساوی است با فروپاشی یک فرهنگ، جای سوال است و زود است اظهار نظر در این مورد. از دکتر راغفر هم سوال این بود که در مورد تأثیرات فرهنگ در اقتصاد، حداقل جلسه‌ای که دکتر شاکری تشریف داشتند توجهی دادند به کتابی که آقای آسموقلو و آقای پیترسون نوشتند، این کتاب تحت عنوان «چرا ملت‌ها ثروتمند نمی‌شوند؟» که ترجمه هم شده است. در آنجا صراحتاً می‌گویند که فرهنگ اصلاً نقشی ندارد و با فکت‌های روشن گفته‌اند که فرهنگ نقش تعیین‌کننده ندارد. مثالی که مطرح شده‌اند برای مثال، آنجا که در مکزیک رخ داد، همه مکزیک‌اند با یک فرهنگ، اما قسمت شمالی به دلیل محل نهادهای سیاسی بودن نسبت به بخش جنوبی پیشرفت و در حقیقت زندگی بهتر و ثروت بیشتری دارند. و فکت‌های دیگر تاریخی که برای فرهنگ نقشی قائل نبوده‌اند.

دکتر منوچهری^۹:

جلسه‌ی قبل بحثی مطرح شد مبنی بر اینکه تاریخ چیست؟ و در مقابل پرسیده می‌شد چه چیز تاریخ نیست؟ حال ما می‌پرسیم فرهنگ چیست؟ چه چیز فرهنگ نیست؟ به نظر می‌آید که آنچه که دوستان امروز از منظرهای مختلف گفتند، به یک معنا معطوف است به بحث اصلی ما. مسئله‌اش مهم است و اینکه چه دوستانی که به هر ترتیب جایی که فرمودند که نه فرهنگ همه نیست و یا گفتند که فرهنگ در مقابل قدرت مطرح است یا این‌ها بدیل یکدیگرند یا جایی که به یک معنا از زاویه دکتر عبدالهیان، شیفت ایپستمیک نیاز داریم و تقابل قدرت و فرهنگ هم به یک معنای دیگر این‌ها بقیه بحث‌ها همه دارند اولاً از نظر هستی‌شناسانه در دل یک نوع فرهنگ گفته و اندیشیده می‌شوند و وجهی هم که عرض کردم که دارد اهمیت فرهنگ را حتی در حالی که دکتر امیری گفتند که انتخاب مدیران عملاً اقتدار است، خود آن هم امری است فرهنگی. خود آن را هم می‌شود به اعتباری فرهنگی دید. یعنی این برمی‌گردد به بحث‌های مدرنیته و به عبارتی اینکه می‌گویند شیخ مارکس با ماست. من فکر می‌کنم که اینجا شیخ گرامشی با ماست.

۹. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

همچو جنگ کافران با مومنی». سازمان‌های مجازی قدرت‌هایی دارند. اما قدرت را نمی‌شود از معادلات به این سادگی عرض کرد! هیتلر می‌گوید جهان جنگ است و هرکس که سلاح ندارد محکوم به مرگ است. نوع سلاح فرقی نمی‌کند. اما آن قدرت بازسازی، بله داعش بازسازی کرده است اما این بازسازی یقیناً متفاوت است با آنچه که ما در مدیریت انجام می‌دهیم. راه‌حل‌های امروز برای حل مسائل دیرپوز است. و این راه‌حل‌ها مسائل فردا را بوجود می‌آورند. با راه‌حل‌های امروز دیگر نمی‌شود آن مسائل را حل کرد. شما تصور نکنید که داعش خودش را بازسازی کرده بر اساس مولفه‌ها. اصلاً چون معادلات عوض شده است. رعب و وحشتی را که این گروه در جان دیگران انداخته است، ببینید. آقای دکتر این مبتنی بر یک فلسفه است که به رعب و وحشت جهاد می‌گوید. به بریدن سر انسانها جهاد می‌دهد. دیگر اینکه دکتر مصلح، شخصی به نام بتن سهم افراد را در نظریه‌پردازی تحلیل کرده است. این که شما نظریه‌های فرهنگی را فقط مبتنی بر فلسفه دانستید، با این تقسیم‌بندی عام است. به تعبیر ایشان، هر تئوری ۴ رکن دارد. مولفه‌هایی که عناصر شکل‌دهنده‌ی تئوری است، روابط بین مولفه‌ها و منطق انتخاب این مولفه‌ها. این ارکان بر همه‌ی تئوری‌ها، چه علوم طبیعی باشد چه منطق و... حاکم است. این موضوع به بحث رویکردها بازمی‌گردد. به نظر من تمرکز که دکتر پاینده روی آدورنو، هورکهایمر و مکتب فرانکفورتی‌ها کردند و شما هم فقط کتاب دکتر بشیریه را نام بردید، به گمانم آمد که شما فقط روی نظریه‌ی فرهنگ و بعد فلسفه‌ی فرهنگ استوار کردید. این چیز جدیدی نیست که فقط بر اساس این بخواهیم این منطق را کافی بدانیم. برای اینکه در آینده‌ی فلسفه‌ی فرهنگ اهمیت پیدا خواهد کرد. چون خیلی عمومیت دارد.

دکتر کاشانی^۸:

جلسه‌ی قبل یکی از بحث‌هایی که در مورد آینده‌ی فرهنگ مطرح کردیم پیرامون این موضوع کار کنیم که راز پایایی، مانایی و زوال فرهنگ‌ها چیست؟ هرکس از ظن خودش تعریفی از فرهنگ دارد. عناصری را از آن استخراج می‌کند و می‌گوید که عناصری هستند که اگر از بین بروند باعث از بین رفتن فرهنگ می‌شوند و عناصری هستند که اگر تقویت شوند باعث ایجاد یک فرهنگ می‌شوند. و بعد اگر بتوانند این را با فکت‌هایی اثبات کنند می‌توانند دانشی به دانش ما اضافه کنند. در این مجموعه سخنرانی‌ها بیش از همه نظرات دکتر مصلح را به این بحث نزدیک دیدم. اصطلاح مراقبت، مدیریت و مهندسی فرهنگی آیا امکان دارد یا نه؟ این‌ها می‌توانند در مورد آینده‌ی فرهنگ بحث شوند. همین الان دکتر علیرضا صادقی نکته‌ای را گفتند که امکان یا امتناع تسلط عام فرهنگی چگونه است؟ یعنی می‌شود برای آینده‌ی فرهنگ انتظار داشت یا اینکه باید به سمت چندفرهنگی برویم؟ یا سازگاری فرهنگ‌ها؟ اما در مورد دکتر علی صادقی، دکتر عبدالهیان اشاره کردند که چامسکی کتابی نوشته است که تقریباً ۵۰۰ صفحه‌ی آن نیز ترجمه شده است و آقای فریبرز رئیس دانا برای عبارت failed states دولت‌های فرومانده را به کار برده است که به نظرم مناسب‌تر است. ایشان دقیقاً می‌گویند که این دولت‌های فرومانده جعل شدند برای

هیچ گسیختگی هم اتفاق نیفتاده است! خود دولت-ملت‌ها صورتی از بازسازی هستند بر مبنای صورتی از شکستگی. حالا این الگوهای بازسازی و شکستگی دارد با منطق دیگری اتفاق می‌افتد. این منطق، لزوماً با مرزهای دولت-ملت‌ها قابل توضیح نیستند. بنابراین، چرا می‌گویید بازسازی نیست؟ این‌ها هم بازسازی‌اند. داعش بازسازی است. اصلاً هم پس مانده نیست. داعش چطور پس مانده است؟ اتباع انگلیس و فرانسه و کانادا در آن هستند! در القاعده هم بودند. یعنی شبکه است. در طول تاریخ، چه زمانی یک جامعه‌ی شبکه‌ای مقاومت را دارید که یک عضوش مراکشی باشد و دیگری افغانی و دیگری آمریکایی؟ پس بازسازی است. بازسازی به شیوه‌ی مدرن. همین داعش یک طرفش در داعش است و طرف دیگر بعثی‌ها و ناسیونالیست‌های عرب. اینها کنار هم جمع شدند و هویتی ساختند. خب بازسازی است دیگر. معیار شما برای اینکه چیزی بازسازی است یا نه چیست؟ انگار خشونت و عدم خشونت است؟ در طی تاریخ بشر شما یک صورت بازسازی فرهنگی را نشان بده که مقتضی صورتی از خشونت نباشد؟ امکان ندارد وجود داشته باشد. بنابراین فرهنگ به منزله‌ی صورتی از بازسازی همیشه با تولید رژیم‌ی از خشونت توأم است.



دکتر امیری:

(خطاب به دکتر عبدالهیان) اگر ما بین قدرت شخصی و پست و مقام مخیر شویم، یکی را انتخاب کنیم، من پست و مقام را انتخاب می‌کنم، چون آن نکته‌ای که دکتر صادقی فرمودند به گمانم روندهای کلان را رها کردند! یک زمانی با نیروهای حزب... تعاملی برقرار کردیم، پیشنهاد می‌دادند که سلاح‌ها را کنار بگذارید و وارد فعالیت‌های اجتماعی شوید. و پاسخ آنها این بود که شما جای ما نیستید که اهمیت سلاح و قدرت آن را در منطقه بدانید! ما اگر سلاح را زمین بگذاریم تمام بازسازی خود را از دست می‌دهیم. و اینچنین نیست که معادلات قدرتی را که در دنیا حاکم است را فهمید! به نظر من دکتر کاشی برداشت من از صحبت‌های دکتر صادقی این نبود که داعش بازسازی است. کاری که او می‌کند با کاری که نظام سوریه می‌کند تفاوت دارد؟ این تفاوتی ندارد! بحث بحث قدرت است! ما در مدیریت سالهاست مدیریت مشارکتی را مطرح می‌کنیم. اما هیچ نمونه‌ای یافت نمی‌شود چون هیچ مدیری عقلانی نمی‌داند که قدرت خودش را با دیگری تقسیم کند. از این جهت به نظر من مقداری خود این بحث‌ها خوب است اما وقتی به ساختار قدرت می‌رسیم، اصلاً داستان دیگری است. درست است که حوزه‌ی قدرت مسائل کلی که فرمودید اندکی خوش‌بینانه است. اقتصاد آزاد و همه‌ی اینها وقتی در عمل وارد عرصه می‌شویم، به تعبیر مولوی: «این جهان جنگ است کل چون بنگری/

۸. عضو هیئت علمی گروه حقوق عمومی و بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

آینده فرهنگ

سخنان دکتر علی اکبر احمدی افرمجان
استادیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی در نشست شورای علمی



ایجاد شوند که سوژه در این فرهنگ مطرح شود، آنگاه تأثیرات مثبتی خواهد داشت. و این صرفاً یک دیدگاه است که بنا به نظر من باید این دیدگاه‌ها مورد تحلیل و نقد قرار گیرند. و با دیدگاه‌های دیگری مانند: ماهیت اسطوره‌ای فرهنگ ما که معتقد است که علمی‌نگری در فرهنگ ما وجود ندارد. و یا در دیدگاهی دیگر معتقدند که در این فرهنگ امتناع تفکر وجود دارد و امکان آن وجود ندارد. و به نظر من، فارغ از درست و یا نادرست بودن این دیدگاه‌ها، کسی در این همایش باید متفکر این دیدگاه‌ها شود و آنها را بیان کرده و تحلیل و بررسی کند. و هم چنین در این تحلیل و بررسی‌ها و نقد این دیدگاه‌ها و همچنین اگر خودمان دیدگاهی داریم، روش‌شناختی عمل کنیم. اگر کسی چه در داخل و چه از خارج راجع به فرهنگ ما دیدگاهی ارائه نمود، تحلیلی از شرایط موجود کرد و یا تبیینی از آینده کرد، چگونه می‌شود این دیدگاه‌ها را مورد نقادی قرار داد؟ اساساً آیا نقدپذیر است؟ امکان دارد کسی بگوید که مقوله‌ی تحول فرهنگی و کشف فرآیندی که بر فرهنگ حاکم است، اساساً نوعی از مقولات طبیعی و تجربی نیست که بخواهیم بگوییم این متغیر وابسته‌اش است و دیگری متغیر مستقل‌اش ... و یا حتی کسی بگوید که از لحاظ فلسفی هم نمی‌توان کوشش افرادی مثل هگل، کاسیرر و ... را نادیده گرفت که به راحتی نمی‌توان روح یک فرهنگ را شناخت و ظهور آن را در عرصه‌های مختلف سیاست، اقتصاد، اخلاق و ... دریافت. امکان دارد کسی از محال بودن متودولوژیک این بحث دفاع کند. و اگر هم کسی دیدگاهی داشت باز هم باید متودولوژیک بپردازد و آن را در اختیار دیگر فرهنگ‌پژوهان قرار دهد که بتوان از آن استفاده کرد.

۱. آینده‌ی فرهنگ‌های دیگر و بحث‌ها بیرونی را گره بزیم با مسائل درونی، با مسائل خودمان. آینده‌ی فرهنگ ما چیست؟ محور را آینده‌ی فرهنگ خودمان قرار دهیم، و بعد در حاشیه‌ی این بحث، مباحث دیگر را بررسی کنیم.

۲. منظور از آینده، آینده‌ای بی ارتباط با حال نباشد. بلکه آینده فرهنگ خود را از متن فرهنگ فعلی استخراج کنیم و روش و متودولوژی ما این باشد. اگر تحلیل درستی از وضعیت فعلی فرهنگ خود نداشته باشیم، آنگاه نمی‌توانیم از آینده‌ی فرهنگ حرف بزیم. پس این قید را قرار دهیم که از یک آینده‌ی آرمانی معهود در ادیان نمی‌خواهیم بحث کنیم. ما می‌خواهیم از آینده‌ای که دقیقاً از ذات وضعیت فعلی فرهنگ ما برآمده است، بحث کنیم. آیا چنین توانی داریم که این بحث را پیش ببریم؟ و البته ما در اینجا یک فرض دیگر را نیز در نظر گرفته‌ایم که: هستند فیلسوفان فرهنگی که اینگونه فکر می‌کنند که فرهنگ‌ها یا محال است که تغییر کنند یا خیلی دیر دچار تغییر می‌شوند. این را هم در مورد فرهنگ غربی گفته‌اند که ما فرهنگ مدرن نداریم، این تغییر شکل یافته‌ی همان فرهنگ دینی و قرون وسطایی است و هم در مورد فرهنگ ما این را گفتند که فرهنگ ما در صد سال گذشته اساساً هیچ تغییری نکرده است و محال است که تغییر یابد و یا به این آسانی تغییر یابد. ما نمی‌خواهیم چنین فرضی را در بحث خود داشته باشیم. ما در واقع پذیرفته‌ایم که فرهنگ‌ها می‌توانند دچار تغییر ماهوی شوند و تغییراتشان صرفاً جنبه‌ی عرضی و شکلی ندارد. می‌خواهیم ببینیم که آینده‌ی فرهنگی فعلی ما در آینده چه تغییر ماهوی می‌کند؟ و به چه سمتی می‌رود؟ و به چه سمتی تغییر می‌کند؟

۳. ما در این موارد یعنی فرهنگ فعلی ما، آینده‌ی آن و ... دیدگاه‌های گوناگون داریم. دیدگاه‌هایی که با سهولت مطرح نشدند بلکه محققانی پس از سال‌ها فکر آنها را مطرح نمودند. می‌توانیم این دیدگاه‌ها را رد کنیم اما به‌سادگی نمی‌توانیم از کنار آنها بگذریم. دیدگاه‌هایی که در مورد وضعیت فعلی و آینده‌ی فرهنگ ماست را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. چند دیدگاه مهم وجود دارد: برای مثال، عدم وجود فردیت در فرهنگ ما و اینکه در فرهنگ ما همه چیز معطوف شده است به اینکه فردیت را از بین ببرند. و چهارچوبی است که به این نتیجه رسیده است که شاخصه‌ی اصلی این فرهنگ این است، یا فردیت توسط عرفان ما و یا کلام ما از بین رفته است و در این فرهنگ سوژه مطرح نیست و اگر عواملی



یعنی اینکه به نظرم می‌آید که رویکرد چهارم یعنی رویکرد گرامشی به این معنا که اصلاً محل منازعه فرهنگ است، عرصه‌ی فرهنگ است. حال فرهنگ می‌خواهد عمیق باشد یا صوری. اما اهمیت فرهنگ اینست که عرصه‌ایست که نزاع در آن اتفاق می‌افتد. هابرماس سؤالی از هابز می‌پرسد، هابز می‌گوید که جنگ، جنگ همه علیه همه است و قرارداد اجتماعی هم اینست که همه به این نتیجه می‌رسند که باید اسلحه را کنار بگذارند و با هم توافق کنند. رابطه‌ی قدرت و فرهنگ را دارم عرض می‌کنم. اصلاً مبنای قرارداد اجتماعی اینست، این مدل هابزی است بقیه هم مشابه همین هستند. که اسلحه را کنار بگذارند و بنشینند و قرار بگذارند. هابز می‌پرسد چطور این اتفاق افتاد یا ممکن است که بیفتد؟ وقتی همه در حال جنگ هستند. چگونه به این می‌رسند که اسلحه را کنار بگذارند؟ این شکاف اپیستمیک است. شکاف نظر در عمل. یعنی به گونه‌ای باید فکر کنار گذاشتن اسلحه بوجود آمده باشد. شاید بشود این پاسخ را به تعبیر گرامشی داد. آن نزاع دارد در یک فرهنگ رخ می‌دهد و در دل همان فرهنگ است که این وقوف به ضرورت کنار گذاشتن اسلحه بوجود می‌آید. من بحث دکتر صادقی در کلیت‌اش در حوزه‌ی بین‌الملل را می‌فهمم، الا یک چیز. خشونت و فرهنگ ضرورتاً دو مقوله‌ی جدا از هم نیستند، یعنی خود این خشونت‌ورزی به اصطلاح القاعده، داعش یا نه حکومت آمریکا فرقی ندارند. به یک معنی اتفاقاً اینها خیلی مدرن‌اند. از دل یک فرهنگ معین درمی‌آیند، یعنی خود خشونت‌ورزی، بحثی که دکتر عبدالهیان می‌گفتند: ایرانی یا می‌ترسد یا خودش را کم می‌بیند. ما بحث مشابهی اینجا داریم و آن هم اینکه بحث خشونت و فرهنگ، ما متهمیم که خشن هستیم. حال نگاه کنید، تمام کشورهایی که الان به عنوان توسعه‌یافته و پیشرفته می‌شناسیم، آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و ... بین خود این حکومت‌ها و دولت‌ها چگونه بوده‌اند. جنگ داخلی در تاریخ همه‌ی اینها نقش بسیار عمده دارد، یعنی خشونت داخلی. همه جنگ داخلی داشته‌اند. و باز بین خود اروپایی‌ها، جنگ اول و دوم فقط دو نمونه‌اند، جنگ‌های صدساله‌ی انگلیس و فرانسه و ... خشونت که در آن عالم هست قطعاً بیشتر از عالم ماست. ما تجربه‌ی داخلی به آن معنا شاید نداشته باشیم. بنابراین به نظر می‌رسد در رابطه با تعبیر دکتر خود نومن فرهنگ این کار، کار بسیار مشکلی است. گادامر از امتزاج افق‌ها می‌گوید، به نظر می‌رسد که قدرت و فرهنگ که در کنار همین در مقابل هم گذاشته می‌شوند، اما این دوگانه که ابداً نیست، در عرض هم قرار گرفتن هم نیست. ما با امتزاج قدرت و فرهنگ مواجهیم. البته فقط خشونت نیست اما جدا کردن اینها از یکدیگر من فکر می‌کنم

می‌شود و ستاد تشکیل می‌شود، اما بدون اینکه اصل موضوع مورد بررسی قرار بگیرد.



یا الگوهای تکنیکی - صنعتی، تولید علم، تولید فرهنگ و... آیا واقعا اینها از مقوله‌ی تولیدند؟ و یا توقع ما از تولید چیست؟ آیا ما دو نوع فرآوری داریم؟ یکی به معنای صنایع است مگر تولیدهای دیگری هم داریم که صنایع نیستند اما تولیدند؟ چه کسی اینها را معرفی می‌کند؟ برخی از تصمیم‌گیرندگان فکر می‌کنند همانطور که زمین داریم و بعد سوله می‌سازیم و بعد کارخانه و نوار نقاله و... می‌آوریم همینطور هم می‌توانیم تولید فرهنگ کنیم، اصلا فرهنگ با مقوله‌ی کالا چه نسبتی دارد؟ و دیگری الگوهای نظامی که میراث جنگ است. مثلا عقبه‌ی فرهنگی! اصلا عقبه در عرصه‌ی نظامی چیست؟ که بگوییم آیا ما در فرهنگ عقبه داریم یا نه؟! این الگوها غالب می‌شوند بدون اینکه درست مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. آیا فرهنگ قابل مدیریت به معنای سیاست‌گذاری، جهت‌دهی، اداره کردن هست یا نه؟ به نظر بعضی از تلقی‌هایی که در این زمینه وجود دارد مارا به سمت تفکر توتالیتر در خصوص فرهنگ بکشد. که بسیار هم خطرناک است. کسی از مهندسی کردن و مدیریت کردن فرهنگ سخن می‌گوید که انگار می‌داند که فرهنگ چیست و می‌داند که فرهنگ کجا می‌خواهد برود؟ و جماعت را می‌خواهیم به این شکل پیش ببریم! آیا واقعا می‌دانیم که کجا می‌خواهیم برویم؟

دکتر امیری:

منظور در سازمان است!

دکتر بهشتی: بدتر! سازمان می‌شود اسطوره‌ی سازمان. چند اسطوره در سده‌های گذشته خسارات جبران‌ناپذیری برای بشر داشته‌است: اسطوره‌ی نژاد، حکومت، خون! حالا اسطوره‌ی سازمان! این هم فرقی نمی‌کند. سازمان چیست؟ اسطوره‌ی تکنیک، تکنولوژی. باید ببینیم چه داریم می‌گوییم؟ من از حرف‌های دکتر امیری ترسیدم. و اینجا جای خوبی است برای این بحث. این داستان که مدیریت فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی باید بررسی شوند. بخصوص اینکه اگر ببریم در سطح کلان و از سطح جامعه‌ی خود فراتر برویم و مواجهه‌ی فرهنگها را ببینیم و حالا دوباره صحبت از مدیریت فرهنگی شد. داستان فرهنگ «ها» آیا فرهنگ اصلا معنی دارد؟ یا ما به ناچار با فرهنگها روبرو هستیم؟ و چه نسبتی میان فرهنگها وجود دارد؟ و بعد مساله‌ی ثبات و تغییر. ما فرهنگی داریم و دیگری فرهنگی دیگر. آیا ما اصلا این ثبات فرهنگی را داریم؟ یا فرهنگها چه بسا پدیده‌هایی هستند که دائم در حال یک نوع دگرگونی و تحول هستند؟ و معلوم نیست این ما و غیر مایی که داریم از آن سخن می‌گوییم باید معنی شوند! بخصوص

که بوجود می‌آیند و سعی می‌کنند یک فرهنگ یا تاریخ برای خود بسازند. اینجا سوال به چه صورت درمی‌آید؟ از طرف دیگر مثلا بحث‌های فلسفی و مبادی فلسفی است و نکته‌ی دیگر اینکه بحث خودآگاهی به معنای هگلی است. یعنی اگر مقوله‌ی ای در فرهنگ یا فعالیت‌های ذهنی، عقلی، فکری، نظری، انسانی را مفهوم خودآگاهی اش را از آن بگیریم چه می‌شود؟!!



در فرمایشات دکتر عبدالهیان، همین مکانیسمی که شما روی نظریه‌ی سیستم‌ها تاکید داشتید به نظرم می‌رسد که در این بازسازی‌ها، در این شکستن‌ها و بازسازی‌ها چیزی که نقش تعیین‌کننده را بازی می‌کند، خودآگاهی است. آنجایی که به تعبیر هگلی، ذهن برمی‌گردد و در مورد خودش تفکر و تامل می‌کند. این در مقوله‌ی فرهنگ مسئله‌ی مهمی است. اسمش ممکن هر چیز دیگری باشد اگر معتقد باشیم که دوره‌ی هگلی به پایان رسیده است. مثلا تامل در خود غرب، خود غرب چیست؟ construction است یا deconstruction؟ تاریخ متافیزیک یا متافیزیک حضور؟ حالا خود این مفهوم خودآگاهی چه در بحث فلسفی اش و چه در طرف افرادی که به دنبال موارد خاص هستند به هر حال این هم مقوله‌ای است که این در ایران چطور اتفاق می‌افتد؟ در بحث مشهور دوگانه‌ی مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، دکتر عبدالهیان می‌فرمایند که در یک فرهنگ واحد، ما در یک سیستم واحد زندگی می‌کنیم، نتیجه‌ای که بدست می‌آید طبیعتا فرهنگ جهانی یا جهانی شدن فرهنگ است. حالا نسبت فرهنگها و نسبت فرهنگ ایران با این مسئله چگونه است؟ مثلا تلویزیون را در دهکده‌ای در آلمان، تماشای یوروویژن، رواج موسیقی راک و... را ببینیم. به نظر می‌رسد که این وجه مهمی در فرهنگ است که باید به آن بپردازیم.

دکتر بهشتی^{۱۲}:

هرکس در حد توان خود دارد یک افق‌گشایی می‌کند و به نظر می‌رسد وجوه مهمی از موضوع دارد معلوم می‌شود. بخشی از همایش تلاش برای رسیدن به فهمی از فرهنگ باشد با اینکه این بحث نظری - فلسفی است اما چاره‌ای نداریم که تثبیت مفهومی کنیم فرهنگها را و رویکردهای مختلف را بررسی کنیم. و اینکه با کدام الگوهای تبیینی سراغ فرهنگ برویم؟ همه‌ی رویکردهایی که داریم وارداتی‌اند و بدون اینکه فکر شده باشند داریم این الگوها را بکار می‌بریم. آیا الگوهای کمی - ریاضی - هندسی الگوهای مناسبی برای پرداختن به فرهنگ هستند؟ ما وقتی سخن از مدیریت و مهندسی فرهنگی می‌شنویم کسی نمی‌پرسد که آیا اصلا فرهنگ مقوله‌ای هست که بتوان آن را مهندسی کرد؟ اگر می‌شود به چه معنا؟ وقتی که این مباحث طرح می‌شوند و هزینه

مقداری این پیچیدگی و ظرافتها ما ناچاریم که در پرداختن به فرهنگ در نظر بگیریم. من می‌خواستم از دکتر مصلح بپرسم که شما ابتدا به ساکن می‌فرمایید که فلسفه پرداختن به فرهنگ است. وقتی می‌گویید فلسفه، منظور شما از فلسفه چیست؟ ما در واقع دچار یک کثرت در خود مفهوم فلسفه هستیم. همانگونه که در رویکردها هستیم.

دکتر حسن زاده^{۱۰}:

همانطور که در درآمد آمده است فرهنگ حوزه‌ی بسیار وسیعی است، نخستین انتظار از این همایش و به تبع آن این نشست این است که چشم‌انداز متخصصان و پژوهشگران در رشته‌های مختلف دست کم در پایان این همایش روشنتر شود یعنی انتظار داریم که از دستاوردهای این همایش این باشد که مسائل حوزه‌ی فرهنگ که هنوز تعریف جامع و مانعی از آن نداریم برای متخصصان و محققان گوناگون عرضه شود. همه‌ی پژوهشگران لزوما متفکر نیستند.



برخی از پژوهشگران باید با مسئله‌ی ملموس و روشن روبرو شوند. به نظرم نقش بنیادین این نشست‌های ابتدایی برای همایش مشخص کردن این نکته است. مثلا پژوهشگر ادبیات باید بداند که اگر چه مسئله‌ای را حل کند وارد حوزه‌ی فرهنگ پژوهی شده است؟ چه ابعاد از این فرهنگ پژوهی به تاریخ بازمی‌گردد؟ چه ابعادی به جامعه‌شناسی؟ انتظار اینست که تبیین این مسائل گوناگون در پایان این همایش دست کم به صورت کلی انجام شود.

دکتر زمانی^{۱۱}:

فکر می‌کنم بعضی از مطالب مفروض و روشن گرفته شده است مثلا خود مفهوم فرهنگ. برای من این مسئله پیش می‌آید که فرهنگ ۷۰۰-۱۰۰۰ تعریف دارد از مواضع مختلف جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه و... برای این همایش به نظر می‌آید لاقال یک قسمتش راجع به خود این مفهوم، نوعی تقسیم‌بندی، نوعی مبادی فرهنگ باشد. اینکه فرهنگ چیست؟ برای کسی که وارد می‌شود، این ابهام رفع شود و وارد بحث گردد. برای من خیلی از مسائل سوال پیش می‌آید که مثلا الان دکتر صادقی راجع به فرهنگ صحبت کردند من نفهمیدم رابطه‌ی بین دولت و فرهنگ و ملت چگونه است! یعنی آیا مثلا ما در عراق یک فرهنگ داریم؟ یا در ایران یک فرهنگ دیگر داریم؟ و باز اگر به اردن که اکنون دولت ثابتی دارد آیا آنجا مشکلات فرهنگی وجود ندارد؟ کمی بحث پیچیده‌تر می‌شود اگر توجه کنید که از مشخصات دوره‌ی جدید تشکیل دولت - ملت‌های جدید است. مثلا رابطه‌ی دولت‌ها و ملت‌های جدیدی ۱۰. استادیار گروه ادبیات و زبان فارسی دانشگاه علامه طباطبایی ۱۱. عضو هیئت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه

۱۲. عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران



پیشرفته با تفاوت‌هایی همین گونه است. در همه‌ی کشورها چالشی بوجود آمده است که قدرتها می‌خواهند به نوعی عامل نفوذی خودشان را که عبارت است از فرهنگ، بدست بگیرند و قدرت خودشان را بوسیله‌ی آن تکمیل کنند و ما دانشگاهیان می‌توانیم خیلی کارها انجام دهیم و باید کاری کنیم، راه دیگری برای جامعه‌ی بشری نیست! دو روز پیش سازمان ملل اعلام کرد که برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم، امسال تعداد مهاجرین جنگی از مرز ۵۰ میلیون نفر گذشت. و این خیلی غم‌انگیز است. این خشونت کاملاً برنامه‌ریزی شده است که ۵۰ میلیون نفر در یک سال این چنینی از مرزها و از وضع معیشتی خود بگذرند. این به نظرم خیلی غم‌انگیزتر است از حملات داعش و... برای اینکه در آنجا یک عده با هم می‌جنگند و درگیرند، اما در اینجا زنان و کودکان و پیر و جوان و بیمار از همه جا مانده، جان خود را برمی‌دارند و فرار می‌کنند. نمی‌دانند کجا و چه اتفاقی در انتظار آنان است. و هم چنین حصارهای اقتصادی و فرهنگی که آمریکا برای ایران و کشورهای دیگر ایجاد می‌کند. اینها خشن‌تر است یا کشته شدن صد نفر در جنگ؟ به نظرم وقتی میلیون‌ها نفر را در محاصره‌ی اقتصادی قرار می‌دهد تحمل‌اش خیلی سخت‌تر است. در آنجا چاره‌ای اندیشیده می‌شود اما اینجا مردم آرام آرام محکوم به نابودی‌اند! لذا بحث فرهنگ، بحث اساسی است برای اینکه عاملی که می‌تواند قدرت را کنترل کند بحث فرهنگ است. و آنهایی که به نوعی به شریعت فکر می‌کنند به نوعی باید به مسئله‌ی فرهنگ متوسل شوند. و این قضیه را تقویت کنند به خاطر اینکه تنها وسیله‌ایست که دست شماسست. لذا به نظر من این مباحث باید به‌طور مفصل و به‌طور عمل‌گرا و هم نظریه‌پردازی و فلسفه ادامه یابد.

دکتر عبدالهیان:

سیستمی دیدن دنیا بحث مهمی است، من طرح مسئله می‌کنم که آیا واقعا دولت‌ها در سراسر کره‌ی زمین دارند باقی ماندن خود را پیگیری می‌کنند یا رابطه‌ی دولت-ملت وجود دارد؟ دکتر کاشی نکته اینجاست که دولت پاسخگوی انسان جدید نیست. بنابراین من فکر می‌کنم که من چون خود دارم درس فلسفه ذهن می‌دهم و بیشتر به آن سمت چرخیدم، اول اینکه این کلی دیدن را خیلی باید تاکید کرد. دکتر خلیجی دنیا را واقعا نمی‌توان اینطور دید که همه دارند توطئه می‌کنند، ما هم بیکاریم! نمی‌توان گفت ما داریم توطئه می‌کنیم علیه دنیا و دنیا علیه ما! پیشنهادات من اینها هستند: مناقشه بر سر چیستی فرهنگ کنیم. رابطه‌ی میان مردم و علم، ایستمیک کالچر دارد تغییر می‌کند، علم مدرنیستی دارد پیش می‌رود و باید به دنبال راه‌حل ایجابی گشت. جواب آن را آن اروین داده است که باید به رابطه‌ی بین مردم و علم پرداخت. چون ما الان دانشگاه را مرجع

میدان باز کند. برای این میدان باز کردن باید لوازم، روش‌ها و مفاهیم مشترک و... را یافت، این مسئله کاملاً جدی است.

داستان اندیشه‌ی میان فرهنگی آیا اندیشه‌ای است که می‌تواند در شرایط کنونی جهان ما جا باز کند؟ یا نه بدلیش معلوم است که فقط باید درگیر شویم و هر کس که زور بیشتری داشت! آیا می‌شود ما چند قدم آن طرفتر را ببینیم؟ و فکر کنیم و آینده‌ی فرهنگ فراموش نشود. آیا می‌توانیم چشم‌انداز آینده‌ی فرهنگ را برای خود ترسیم کنیم؟ چه چیزهایی متصور است؟ و چه چیزهایی ضروریست برای جامعه‌ی فکری ما برای حرکت به سوی آینده؟

دکتر خلیجی ۱۳:

درست است که مقول در طی ۳۰۰-۴۰۰ سال نتوانست فرهنگ ایران را تغییر دهد ولی ما حکومت‌هایی در منطقه داشتیم که در طی ۷-۸ سال خیلی چیزها در آنها تغییر یافته است. برای مثال مصر، تونس، ترکیه، عراق و ایران را در نظر بگیرید، خیلی تغییرات رخ داده است. چرا این وضعیت پیش آمده است؟ بیشتر سخنرانان از خود فرهنگ گفتند، اما عناصر فرهنگی چه هستند؟ و چه چیز در میدان تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد؟ و یا مورد دستکاری و اصلاح و یا حمله قرار می‌گیرد؟ از این مورد صحبتی نشد! اگر عناصر فرهنگی را ارزش‌ها، آداب و رسوم، عادات، عرف‌ها و قوانین تلقی کنیم و بعد آن تعریف‌هایی را که دوستان ارائه نمودند را سوار این عناصر کنیم، آن موقع به نظر می‌آید که می‌شود پیشینی کرد که چه بر سر فرهنگ جوامع آمده است. چه تغییراتی در ارزش‌ها ایجاد شده؟ اشاره‌ی کوچکی هم دکتر بهشتی کردند، مثلاً در مورد این که آیا زیاد مصرف کنیم یا قناعت کنیم؟ چه تغییراتی در آداب و رسوم، عادات، و قوانین بوجود آمده است؟ در سال ۱۹۸۰ که دکتري می‌گرفتم، آن موقع بحث از مسائل فرهنگی در علوم سیاسی امر قیچی بود! هیچ عالم سیاست از مسائل فرهنگی در مباحث سیاسی حتی یک صفحه هم بحث نمی‌کرد. و وقتی به مسائل فرهنگی می‌رسیدند، دور می‌زدند و صرفاً به مسائل سیاسی می‌پرداختند. ولی امروز چه اتفاقی افتاده که به نوعی هیچ بحث سیاسی وجود ندارد الا اینکه با بحث فرهنگی شروع می‌شود. چرا این اتفاق رخ داده است؟ می‌خواهم بگویم آن چیزی که زمان مغول اتفاق نیفتاده حالا اتفاق می‌افتد. با این مثال می‌خواهم عرض کنم که قدرت‌ها در دنیا متوجه شدند که تنها عامل قدرت‌یابی‌شان فرهنگ است در نتیجه هجوم آورده‌اند به فرهنگ. به قول دکتر امیری فرهنگ به عنوان یک ابزار، البته این نگاه نامناسب است چون ابزاری است و موردپسند نیست و به استبداد و... ختم می‌شود. در نتیجه قدرت‌ها دریافتند که کانال و تنها مجرای ورودشان به جامعه این ارزش‌ها، آداب و رسوم، عادات، قوانین و عرف‌ها هستند. در نتیجه اصطلاحات برنامه‌ریزی فرهنگی، مهندسی، تکامل آن و... مطرح می‌شود.

ولی در پس این قضایا اینست که قدرت بدون دستکاری فرهنگی بدست نمی‌آید، به نوعی انسان احساس می‌کند که فرهنگ مال توده‌ی مردم است و قدرت مال گروه نخبه. چالشی بین این دو قطب بوجود آمده است. و اینها برای اینکه این چالش را ببرند تمام امکانات دست آنهاست. در آمریکا، اروپا و جهان‌های در حال توسعه و

که نوعی تلاش در حال شکل‌گیری است با نفی غیر! حال از یک نوع زیست خاص فکر خاص ایجاد می‌شود آیا؟ یا نه گفتن صرف، آیا به چیز خاصی می‌رسیم؟ آیا اصلاً فرهنگ‌ها مقوله‌ی ثابتی هستند؟ یا مقوله‌ی متغیری هستند؟ اگر متغیرند، ثبات و تغییر فرهنگ‌ها را چگونه باید ببینیم؟ آیا مانند موم‌اند که به هر شکلی درمی‌آیند؟ یا نه نوعی سببه برای بعضی فرهنگ‌ها یافت می‌شود؟ آیا فرهنگ‌ها سیر تحول واحدی دارند؟ آیا ما با مسیر تکاملی روبرویم؟ ما تحول را می‌توانیم نشان دهیم اما هر تحولی را نمی‌توانیم بگوییم که تکاملی است! با کدام دستگاه ارزشی می‌توان گفت؟ حتی در عرصه‌ی اقتصاد، دکتر راغفر مساله‌ی مهمی را گفتند، می‌شود پرسید که معیارهای توسعه چه هستند؟ چون ظاهراً توسعه‌ی فرهنگی مد نظر ایشان بود. معیارهای توسعه چه هستند که حال بگوییم این توسعه‌یافته‌تر است یا نه؟ به نظر من مشکل ما اصلاً مدیریتی-اجرائی نیست. به نظرم رسید ما یک لایه باید پایین‌تر رویم زیرا مشکل ما فکر فرهنگی است. این کشور در طول تاریخ همه گونه اداره شده است، هر گروه به نوعی آن را اداره نموده است. مشکل مدیریتی مشکل اصلی ما نبود. به نظرم مشکل ما اینست که در قبال دو سوال بنیادین دچار ابهامیم، من که هستم؟ من چه می‌خواهم؟ این دو سوال انقدر بنیادین هستند که کدام مدیر در کدام عرصه‌ی اجرایی چطور می‌خواهد در مورد چنین ابهامی تصمیم‌گیری کند؟ برنامه‌ریزی کند؟ ما در قبال این سوال‌های آنتروپولوژیک چه تصویری داریم؟ هرچه می‌گوییم، هرچه عمل می‌کنیم-کنیم داریم تصویری از خود نشان می‌دهیم. یا تصویر موجود یا تصویر ایده‌آل. اگر ابهام در این مورد وجود داشته باشد، در همه‌ی شئون سردرگمی دیده می‌شود. ما نمی‌دانیم چه کسی هستیم و یا دیگر نمی‌دانیم که هستیم! آیا من این را می‌خواهم یا نه؟ و این خود را در دو عرصه سریع نشان می‌دهد: یکی در عرصه‌ی اخلاق که نتیجه‌ی این ابهام یا چند تصویری بودن و یا چند تصویر ناسازگار اینست که تزلزل ارزشی پیش می‌آید. چون بخصوص اگر به نحوی باید از تصویر ایده‌آل بایدها و نبایدها برخیزد اگر دچار ابهام باشد دچار تزلزل ارزشی خواهد شد. چه چیز خوب است و چه چیز بد؟ در شرایط کنونی جامعه‌ی ما اگر از جوانان بپرسند که چه خوب است و چه بد؟ مشاهده می‌کنیم که با چه وضعیت پیچیده‌ای روبرو خواهیم شد. موفقیت در زندگی خوب است؟ یا نه من نمی‌خواهم این کار را در زندگی انجام دهم! معلوم نیست کدام خوب است و کدام بد! قناعت خوب است یا مصرف بیشتر؟ و دیگری در عرصه‌ی سیاسی: خط‌کشی‌های پی‌درپی خودی و ناخودی ایجاد می‌شود و...

اینها مسائل بنیادی فرهنگی هستند. و نکته‌ی بعد اینکه ما در جهانی زندگی می‌کنیم که اگر یک گوشه‌اش دچار تغییراتی شود روی زندگی همه اثر می‌گذارد. چه به لحاظ فیزیکی، زیست‌محیطی و... تا برسیم به عرصه‌های اقتصادی، فکری و... پس اگر فرهنگ «ها» داریم، ۳ راه‌حل پیش روی ماست: ۱. یا اینکه خود را ایزوله کنیم و انزوا در پیش بگیریم که چنین چیزی مقدور نیست، یک تجربه‌ی شخصی من، دیدن هم ساخته و هم خراب شدن دیوار برلین است! این راه شدنی نیست. ۲. یا باید راه تقابل را انتخاب کنیم و مدام در حال درگیری باشیم یا ۳. وارد یک هم‌اندیشی، هم‌سخنی شویم. این خیلی کار سختی خواهد بود. برای همه سخت است چون تجربه‌ی جدیدی است اما باید

تولید علم می‌دانیم، مردم را حذف کرده‌ایم. و باید بپردازیم به چندفرهنگی، راه‌های گسترش اتحاد ملی، ما باید مراقب باشیم که اتحاد ملی مانطمه نخورد که راه‌حل آن بازشناسی چندفرهنگی است. نقطه‌ی قوت ایرانی‌ها همین است. روش‌شناسی مطالعات فرهنگ هم موضوع مهمی است، ما دو روش داریم: اول نگاه دولتی به فرهنگ و دوم نگاه آکادمیک به فرهنگ که ما اینجاییم. آنها روش خاص خود را دارند همین مهندسی فرهنگی، ما الان ۳۵ سال است داریم این کار را می‌کنیم، آیا توانسته‌ایم کاری از پیش ببریم؟ عملی نیست. فرهنگ و اجتماعی شدن در عرصه‌ی جهان مجازی، اینجا دارد اتفاقات خاصی رخ می‌دهد، ایرانی‌ها رتبه‌ی سیزدهم ضریب نفوذ اینترنت را در جهان دارند. ایرانی‌ها گرایش به جهانی‌شدن دارند ولی روی آن پردازشی صورت نگرفته است!

دکتر بهشتی:

ما با یک دگرگونی در نگاه کردن اینکه چگونه با یک مقوله‌ای مانند فرهنگ و موضوعات فرهنگ بپردازیم، مواجه شدیم؟ خود این یک بحث جالب است. این متفاوت یعنی چه؟ الان فرمودید به رجوع مجدد به تجربه‌های زیستی - عمومی مردم. مثلاً یکی از نتایج این خواهد بود فرهنگ‌ها به چنین چیزی رجوع خواهند کرد، حتماً تفاوت‌هایی در این رجوع‌ها با هم خواهند داشت. پس مفاهیم چه خواهد شد؟ آنکه علمی می‌نگریست چهارچوبش را بیرون می‌کشید و می‌گفت: ما با هم در مورد چیزی حرف می‌زنیم که سلکتیو و... باشد، گرایش‌های مختلف فلسفی خط‌کشی‌هایی می‌کردند که این رویکرد ماست. ما الان شاید به اینجا برسیم که با توجه به جهان کنونی مان باید رویکردهای متفاوتی داشته باشیم. می‌شود مثلاً ترسیم کرد که چطور رویکردهایی؟ و بعد مسئله‌ی مفاهیم و میان‌فرهنگی.

دکتر عبدالهیان:

نظر من نسخه پیچیدن نیست، یک طرح مسئله است، آیا طرح مسئله بشود یا نه؟

دکتر بهشتی:

پیشنهاد می‌کنم که بشود، اینجا افق‌گشایی جدید است برای اینکه رویکرد به موضوعات فرهنگی می‌تواند با آنچه که پشت سر داریم و می‌شناسیم متفاوت باشد.

دکتر عبدالهیان:

جامعه‌ی ایران دارد به سمتی می‌رود که احتمالاً همان

مسیری است که ۱۰۰ سال پیش آلمان و انگلیس و .. طی کردند. حاصل آن هم اینست که مثلاً در آلمان رودخانه‌ای بود سال‌های سال به‌خاطر آلودگی از بین رفته بود. و بعد همینها ۲۰-۲۵ سال کار کردند که بتوانند دوباره رودخانه را بازگردانند. برای اینکه حیات انسان‌ها به این مسائل و کژروی‌هایی است که مدرنیته به ما فشار آورد که به این سمت آمدیم. فکر می‌کردیم که چه خوب است که ماشین داشته باشیم، چقدر خوب است که شیک زندگی کنیم. اما الان می‌گوییم تهرانی هم هست که آدمها در آن از آلودگی می‌میرند. سوال من از جمع آکادمیک اینست که شما چقدر مسئله حل کردید؟ گزارش هست که رتبه‌ی ایران در تولید مقاله ۲۵ است و رتبه‌ی کره جنوبی ۲۷. اگر ما انقدر مقاله چاپ کردیم که کره جنوبی بعد از ماست، آیا کره‌ای‌ها دارند بهتر زندگی می‌کنند یا ما؟ معلوم است که ایرانی‌ها مسئله‌ی خود را حل نکرده‌اند. آیا مناسب نیست که ما در این کنفرانس به مسائل بنیادین اینجینی بپردازیم؟

دکتر امیری:

به گمانم هنوز ما به قول مولوی: از نظر که شد گفتمان مختلف، خیلی هنوز ذهنیت ما با هم ارتباط برقرار نکرده است. و برای همین بعضی از عباراتی که بکار می‌بریم، سوء تفاهم ایجاد می‌کند تا اینکه راهگشا باشد. نکاتی که من عرض کردم با رویکرد توصیفی بود و نه تجویزی، چه در مورد بحث قدرت و چه فرهنگ و چه سازمان. آقای بهشتی پرسیدند آیا هر تحولی تکاملی است؟ در مدیریت باید تکاملی باشد. سازمان‌ها اصلاً در این راستا شکل می‌گیرند. معیار را موسسین سازمان مشخص می‌کنند. اینجا فقط توصیفی است به این معنی که اگر اینگونه باشد، سازمان‌ها اینگونه کارآمدترند، اما این چه پیامدهایی دارد؟ مکتب فرانکفورتی‌ها و منتقدین بوروکراسی به آن پرداختند و آنها هم به بن‌بست رسیدند و نهایتاً رویکرد هابرماسی که عرصه‌ی عمومی را فراهم می‌آورد، تمام مشکل هابرماس نیز همین است، که دست‌هایی نامرئی وارد عرصه‌ی عمومی می‌شوند و مداخله می‌کنند. اینکه سازمان‌های رسمی شکل می‌گیرند و بعد در دل آنها گروه‌های غیر رسمی بوجود می‌آید. ما اصلاً این یا آن نداریم. یکی از بحث‌های تایپولوژی است، که ما بپردازیم به گونه‌شناسی فرهنگ و رویکردهایش. ما در ادبیات مدیریت داریم که سازمان‌ها فرهنگ را شکل می‌دهند. امروزه سازمان‌های مختلفی ایجاد شده‌اند که هرکدام می‌خواهد کاری کند از خودش فرهنگی بوجود می‌آورد. اینجا همه نمودهای فرهنگ‌اند. در دنیا

و در ادبیات مدیریت، در مورد آینده فرهنگ، نظریه‌ی آشوب مطرح شده است و می‌گوید در حین دخالتها مدیر ناچار است و استخدام شده‌است تا تصمیم بگیرد. مدیر هم در هر آنی که می‌خواهد تصمیمی بگیرد با سه محدودیت مواجه است: زمان، هزینه و اطلاعات محدود. اما باید تصمیم بگیرد. آنجا که عرض کردم فرهنگ ابزار است برای مدیران اما خود مدیران هم می‌توانند از این ابزار مشروعیت بگیرد. یکی از مباحث امروز مشروعیت سازمان‌های چندملیتی است که آقای هاف استر کتابی در مورد ۵۴ کشور از جمله ایران، بدون اینکه به آنها سفر کند، نوشته است. و ویژگی‌های فرهنگی شرکت‌های چندملیتی را برشمرده است. فرهنگ‌ها اتفاقاً از دل سازمان‌ها بیرون آمده، مدیر امروز می‌گوید من با این کار ندارم که این فرد در بیرون چه می‌کند فقط وقتی که وارد سازمان می‌شود، من می‌خواهم این کار را کند. با رویکرد انسان‌شناسی این حرف جور درمی‌آید؟

گاهی بحث‌هایی که می‌شود برداشت‌هایمان از هم صفر و صدی است. حال آنکه واقعا اینطور نیست. در ادبیات مدیریت، مدیر در محدوده‌ی سازمان، باید قیچی دستش باشد! و در مدیر این روحیه باید پرورش یابد! نظریه‌ی توسعه‌ی انسانی آمارکیان، نظریه‌ی آزادی و عدالت رالز، اینجا همه بحث‌های اخلاقی شدن مدیریت اخلاق حرفه‌ای است. همه بحث‌هایی است که رویکرد فرهنگی‌اند. چطور به اینها و در چه محدوده‌ای به اینها می‌پردازیم؟

دکتر مصلح:

گفت‌وگو بسیار مهمتر است از نتیجه‌ی گفت‌وگو. ما در این مرحله به شدت نیاز به گفت‌وگو داریم. علیرغم وجود تعاریف بسیار متعدد برای فرهنگ، باز هم ما داریم از آن سخن می‌گوییم. رسیدن به تعریفی جامع و مانع از فرهنگ را کنار بگذاریم و تلاش کنیم برای یافتن زبان مشترک برای گفت‌وگو. و ما در اینجا سعی داریم که بپردازیم به اینکه رشته‌های متعدد علوم انسانی با فرهنگ چه نسبتی دارند؟



ویژه‌نامه همایش بین‌المللی «آینده فرهنگ»

دبیر همایش:

دکتر علی اصغر مصلح

همکاران تحریریه: مجید حدادی، امیر صادقی، حامد خزایی، فرزانه قدمیاری

طراح و صفحه‌آرا: شهره خوری

آدرس:

بزرگراه کردستان، نبش خیابان ۶۴ غربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آدرس دبیرخانه:

بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، خیابان علامه طباطبایی جنوبی، دانشکده ادبیات و

زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی

فراخوان مقاله

همایش بین المللی

«آینده فرهنگ»

(۲۹ و ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۴ - تهران)

تا چند دهه قبل تحولات گسترده در علوم و فناوری‌ها و برخی از فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تصویری مثبت و امیدوارانه از آینده ترسیم می‌کرد؛ اما در زمان حاضر با وجود شدت یافتن تغییرات و تداوم پیشرفت‌های فناوریانه و علمی، تصور از آینده انسان و فرهنگ، توأم با خوش بینی نیست. افزایش تنش‌ها و جنگ مداوم در نقاط مختلف جهان در سالهای اخیر، باعث پیدایش پرسش‌هایی اساسی درباره آینده فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های بومی منطقه‌ای شده است. برهم خوردن توازن طبیعت، بروز مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، عواملی بودند که به تدریج نحوه نگاه و تلقی انسان معاصر نسبت به آینده را تغییر دادند. انسان معاصر بیش از هر زمان دیگر، خود و لوازم حیاتش را در حال دگرگونی می‌بیند و به آینده با بیم و امید می‌نگرد. در چنین وضعی، موضوع آینده فرهنگ به صورت پرسشی بنیادی، پیش روی بسیاری از متفکران و پژوهشگران قرار گرفته است. «آینده انسان و جهان چگونه خواهد بود؟» پرسشی است که اینک بیش از پیش ما را به اندیشیدن و پاسخ گفتن فرامی‌خواند.

تحقیق درباره آینده تکنولوژی، علوم تجربی و علوم انسانی و آینده هنر، اقتصاد، سیاست و دین، از اساسی‌ترین حوزه‌های پژوهش جدید است. امروز به نظر می‌رسد هیچ برنامه فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی و تربیتی نمی‌تواند بدون داشتن تصویری درست از آینده طراحی شود، به طوری که داشتن تصویر یا تصویرهای ممکن از آینده فرهنگ، برای شروع پژوهش‌ها اجتناب ناپذیر می‌نماید.

به لحاظ روش‌شناسی، پژوهش در این حوزه‌ها از نوع میان‌رشته‌ای - میان فرهنگی است. بنابراین، شایسته است صاحب‌نظران رشته‌های مختلف با کاوش در پرسش‌های مشترک و سیر در مراتب بحث، به بررسی جوانب گوناگون موضوعات بپردازند. از سوی دیگر، آینده فرهنگ / فرهنگ‌ها مسئله همه انسان‌هایی است که در این کره زندگی می‌کنند. این واقعیت اقتضای آن دارد که اندیشمندان فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف دریافته‌های خود را در این موضوع به بحث گذارند و از این طریق زمینه پژوهش‌های بیشتری را فراهم کنند. از این روی، این گونه پژوهش‌ها لزوماً میان فرهنگی است و نمایندگان فرهنگ‌های مختلف، باید دریافت خود را در باب مسایل جهانی در معرض نقد و نظر قرار دهند و با بارور ساختن هرچه بیشتر این بحث، امکان هم‌اندیشی و همراهی با یکدیگر را فراهم کنند. گفت‌وگوی نمایندگان فرهنگ‌های مختلف در باب پرسش‌های بنیادین دنیای معاصر می‌تواند نمونه‌ای از گام‌های لازم برای تفاهم و همکاری تلقی شود.

فرهنگ ایرانی نیز در مقام یکی از فرهنگ‌های دیرینه و پربار بشری می‌تواند با بهره جستن از میراث غنی خود، در جستجوی پاسخ‌هایی ممکن در برابر چنین پرسش‌هایی، مشارکت فعال داشته باشد. بدین منظور، سزاوار است اندیشمندان و پژوهشگران ایرانی نیز ضمن هم‌فکری و مشارکت در چنین گفت‌وگویی به تعامل با متفکران دیگر فرهنگ‌ها بپردازند و زمینه غنی‌تر شدن این پژوهش‌ها را فراهم کنند. برگزاری همایش بین‌المللی «آینده فرهنگ» با چنین رویکردی طراحی شده است.

از اصحاب فرهنگ و پژوهشگران رشته‌های گوناگون درخواست هم‌اندیشی داریم. عناوین ذیل به مهم‌ترین دامنه‌های این بحث اشاره دارد. گرچه وجوه دیگر این بحث نیز می‌تواند به پیشنهاد پژوهشگران مورد توجه قرار گیرد.

عناوین اصلی و عرصه های بحث

الف. فلسفه و روش شناسی

- * روش ها و رویکردهای مختلف برای پژوهش درباره فرهنگ و آینده آن
- * «فلسفه فرهنگ» و الگوهای مختلف تحلیل فرهنگ و مقومات آن
- * اندیشه های فلسفی معاصر و توجه آنها به فرهنگ و آینده آن
- * نظریه های فرهنگ و نگاه آنها به آینده
- * فلسفه میان فرهنگی و آینده فرهنگ

ج. مباحث عمومی درباره فرهنگها

- * شرایط پایایی یا زوال فرهنگها در آینده
- * امکان یا امتناع مدیریت و مهندسی فرهنگها
- * مهم ترین صورت های تحولات فرهنگی در آینده
- * شیوه ها و رویکردهای مختلف برای آسیب شناسی فرهنگی
- * مسیر تحولات در علوم و تکنولوژی و تاثیر آن در فرهنگ
- * آینده مناسبات فرهنگ جهانی و فرهنگ های ملی منطقه ای
- * رفتار فرهنگ های مختلف در مقابل فرآیندهای جهانی شدن
- * امکان و میزان تاثیر اندیشه های میان فرهنگی در آینده مناسبات فرهنگی

ب. زبان، ادبیات و هنر

- * تصور آینده در حوزه ادبیات و هنر
- * تصویر انسان آینده در ادبیات و هنر
- * زبان و آینده فرهنگها
- * کارکرد ادبیات و هنر در عرضه الگوهایی برای آینده فرهنگ
- * آینده تکرر زبانها
- * ترجمه به مثابه مسئله ای میان فرهنگی

د. جامعه، سیاست و اقتصاد

- * آینده پژوهی در مطالعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی
- * آینده مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی
- * آینده نهادهای بین المللی
- * نسبت قدرت و فرهنگ و نابرابری
- * جهانی شدن اقتصاد و سیاست و تاثیر آن در فرهنگ
- * توسعه و آینده فرهنگها
- * نسبت توسعه و فرهنگ در آینده
- * آینده تجاری شدن فرهنگ
- * نقش فرهنگ در عقب ماندگی یا پیشرفت جوامع
- * توسعه نیافتگی به عنوان وضعیتی فرهنگی

و. ارتباطات و رسانه

- * تحولات در روش های ارتباطی و رسانه ها
- * آینده تکنیک های ارتباطی و نقش آن در مناسبات فرهنگی
- * فرهنگ و اجتماعی شدن در عرصه مجازی

ح. «اخلاق» و «تعلیم و تربیت»

- * دگرگونی ارزش ها و آینده فرهنگ

- * نظام‌های اخلاقی و آینده اخلاق فردی و جمعی
- * اصول، روش‌ها و غایات تعلیم و تربیت در آینده
- * سناریوهای محتمل برای اخلاق در فرهنگ آینده

ط. آینده فرهنگ ایرانی

- * تصویر آینده در فرهنگ ایرانی
- * آینده عناصر و مقومات فرهنگ ایرانی
- * امکان‌های پیش‌روی فرهنگ ایرانی
- * آینده نسبت فرهنگ ایرانی با فرهنگ جهانی

شرایط ارسال مقاله و نحوه پذیرش

علاقه مندان شرکت در این همایش باید سابقه تألیف کتاب یا مقاله در مجلات معتبر، در موضوعات مرتبط با همایش (آن هم با نام تنها یک مؤلف) را داشته باشند. مقالات ارسالی در صورت پذیرش در سه گروه تقسیم می‌شود: ۱. چاپ خلاصه مقاله، ۲. چاپ خلاصه و اصل مقاله، ۳. چاپ خلاصه و اصل مقاله و قرائت در همایش. مقالات همایش به سه زبان فارسی، انگلیسی و آلمانی خواهد بود.

زمان و نحوه ارسال مقالات

مهلت ارسال چکیده مقالات: ۳۰ آذرماه ۱۳۹۳
21 december 2014

مهلت ارسال اصل مقالات: ۳۰ دی ماه ۱۳۹۳
20 January 2015

تاریخ برگزاری همایش: ۲۹ و ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۴
19 & 20 may 2015

حق ثبت نام

برای شرکت‌کنندگان ایرانی: ۳۰۰ هزار تومان، برای دانشجویان ۱۵۰ هزار تومان
برای شرکت‌کنندگان خارجی: ۱۲۰ یورو

علاقه مندان می‌توانند خلاصه مقاله (حداکثر ۴۰۰ کلمه) خود را همراه با شرح حال علمی، به یکی از راه‌های زیر به دبیرخانه همایش ارسال کنند:

* بارگذاری مقاله در وبگاه www.interculturalstudies.ir
* ارسال به رایانامه culturefuture2015@gmail.com

این همایش با همکاری و مشارکت فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبائی و اصفهان و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار می‌شود.

نشانی دبیرخانه همایش:

تهران، بزرگراه چمران، پل مدیریت، خیابان علامه طباطبائی جنوبی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی

همایش بین‌المللی

آینده فرهنگ

International Conference on the
Future of Culture



۲۹ و ۳۰
اردیبهشت
۱۳۹۴

www.interculturalstudies.ir

info@interculturalstudies.ir
culturefuture2015@gmail.com

May 19-20
2015
Tehran, Iran